

سلسله مباحث مهدویت
وجود امام مهدی در پرتو عقل
علی اصغر رضوانی


بسم الله الرحمن الرحیم

وجود امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در پرتو عقل

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

وجود امام مهدی علیه السلام در پرتو عقل

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۳-

عنوان و نام پدیدآور : وجود امام مهدی علیه السلام در پرتو عقل/ تالیف علی اصغر رضوانی.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۸۳ ص.

فروست : سلسله مباحث مهدویت

شابک : ۴۰۰۰ ریال ۹۶۴۹۷۳۰۲۸۱

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

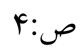
یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

شناسه افزوده : مسجد جمکران.

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۴۲۳۸۹

ص:۱

اشاره



مقدمه ناشر

در عصر کنونی که دشمنان بشریت، افکار و عقاید انحرافی را در جامعه جهانی ترویج می کنند و منجی موعود واقعی را برای حیات و قدرت پوشالی و کاخ عنکبوتی خود خطرناك می دانند، درصدد ایجاد انحراف فرهنگی برآمده اند و با پوچ گرایی، جامعه بشری و اخلاق و رفتار نیکو را مورد تعرض قرار داده اند، برآن شدیم تا حقیقت مهدویت را با سلسله مباحث مختصر منجی موعود برای مشتاقان علم و فضیلت عرضه نماییم.

امید است مورد توجّه حضرت حقّ جلّ و علا قرار گیرد.

مدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

ص:۹

پیشگفتار

مسأله اعتقاد به مهدویّت و وجود امام مهدی علیه السلام ارتباط تامّی با مسأله امامت و رهبری دارد. اجتماع زعیم می خواهد و هیچ کس در این جهت تردید ندارد هم شیعه قبول دارد و هم سنی و هر دو دسته براین مطلب دلیل عقلی و نقلی اقامه نموده انـد. ولی شیعه امامیه از آنجا که امامت را به جهت معنای خاصی که بر آن دارد از اصول می دانـد لذا سنخ ادله او بر لزوم و ضرورت امام در هر زمان با سنخ ادلّه ای که اهل سنّت اقامه می کنند تفاوت اساسی دارد. ما در این کتاب درصدد هستیم که ادلّه ای عقلی را بر ضرورت وجود امام زمان علیه السلام اقامه کنیم. این ادلّه مشتمل بر ادله کلامی، فلسفی، عرفانی و تجربی – عقلی است.

۱ – برهان لطف

۱ – برهان لطف

یکی از ادله عقلی که از ناحیه متکلمان بر ضرورت و وجود امام معصوم علیه السلام در هر زمان اقامه شده برهان لطف است. ابتدا به نکاتی که مربوط به این برهان است اشاره می کنیم و سپس به تبیین برهان می پردازیم.

قاعده لطف

متکلمان مسلمان در رابطه با ارتباط خداوند متعال با بندگانش قواعدی

ص:۱۱

چند را مطرح کرده و بر اساس آن ها نوع و کیفیت تکلیف را مشخص نموده اند. یکی از مهمترین آن ها قاعده لطف است که از دیرباز مورد توجه متکلّمان مسلمان بوده و در مباحث مختلف کلامی همانند ضرورت تکلیف، بعثت انبیا، نصب امامان، عصمت پیامبران و امامان و ... کاربرد دارد. پیشینه بحث درباره قاعده لطف که از مسائل مورد اختلاف میان اشاعره و عدلیه است به قبل از عصر شیخ طوسی برمی گردد.

تعریف قاعده لطف و اقسام آن

در تعریف قاعده لطف باید به این نکته توجه داشت که لطف بر اساس یک تقسیم منقسم به دو قسم می شود: لطف محصّل و لطف مقرّب که هریک تعریف خاص خود را دارد. گرچه بعضی از متکلمان در تعریف قاعده لطف هردو را یک جا تعریف کرده اند، امّا برخی دیگر فقط یکی از آن دو را تعریف کرده اند، بدون آن که متذکّر این نکته شوند که کدامیک از این دو نوع را مورد بحث قرار داده اند.

به هر تقدیر لطف محصِّل آن لطفی است که با آن مکلّف به اختیار خویش طاعت را برمی گزیند و اگر چنین لطفی به او نشود طاعت نخواهدکرد.

علامه حلّی در «کشف المراد» در رابطه با لطف محصّل می فرماید: «وقد یکون اللطف محصِّلاً وهو مایحصل عنده الطاعه من المکلّف علی سبیل الاختیار»؛(۱) «و گاهی لطف محصِّل است، و لطف محصِّل لطفی است که با آن مکلّف با اختیار خود به اطاعت دسترسی پیدا می کند ...».

۱- ۱. کشف المراد، ص ۳۲۵.

و لطف مقرّب آن است که مکلّف بـا آن لطف به انجـام واجبات نزدیک تر گردیـده و از ارتکاب محرّمات دورتر می شود، و تأثیری در تمکّن مکلّف نسبت به فعل نداشته، و در حدّی نباشد که از مکلّف سلب اختیار نماید.

علامـه حلّی می فرمایـد: «اللطف هو مـایکون المکلّف معه أقرب إلی فعل الطاعه وأبعـد من فعل المعصـیه، ولم یکن له حظّ فی التمکین، ولم یبلغ حدّ الإلجاء»؛(۱) «لطف چیزی است که مکلف با آن به فعل طاعت نزدیک تر و از انجام معصـیت دورتر می شود، و برای آن در تمکین کردن مکلف بهره ای نبوده و او را به حدّ اجبار نمی رساند».

این تعریف که از سوی علامه حلی ارائه شده جامع ترین تعریف برای لطف مقرّب است.

در اینجا چند تعریف برای این دو را که تحت عنوان مطلق لطف آورده شده است نقل می نماییم:

الـف - «مـا عنــده یختـار المکلّـف الطـاعه او یکـون اقرب الی اختیارهـا، و لولاـه لمـا کـان اقرب الی اختیارهـا مـع تمکنـه فی الحالین»؛(۲) «لطف عنـایتی است که با وجود آن مکلف طاعت را اختیار کرده یا نزدیکتر به اختیار آن خواهدشـد، که اگر آن لطف نباشد مکلف به اختیار طاعت نزدیکتر نخواهدبود، باوجود اختیار در هر دو صورت».

ب - «مـا یختار المرء عنـده واجباً أویجتنب عنـده قبیحاً علی وجه لولاه لما اختار و لما اجتنب، او یکون اقرب الی اداء الواجب و اجتناب

۱- ۲. کشف المراد، ص ۳۲۴.

۲- ۳. الحدود و الحقائق، سید مرتضی، ص ۱۷۱.

القبیح»؛(۱) «لطف عنـایتی است که انسان با آن اختیار واجب کرده یا عمل قبیحی را اجتناب می نمایـد، به صورتی که اگر آن لطف نبود، انسـان اختیـار واجب یـا اجتناب قبیـح نمی کرد. یا عنایتی است که با آن انسان نزدیک تر به انجام واجب و اجتناب فعل قبیح خواهد شد».

ج - «وهو مایقرب العبد إلی الطاعه و یبعده عن المعصیه، أو یختار عنده الطاعه»؛(۲) «لطف عنایتی است از جانب خداوند که با آن عبد را به طاعت نزدیک کرده و از معصیت روی گردان می کند یا با آن لطف بنده اختیار اطاعت خواهد نمود».

تقسیمات لطف

تقسیمات لطف

مطلب دیگر در مورد لطف آن است که به اعتبـارات مختلفی، اسـامی متفاوتی بر آن اطلاق می گردد. البته بعضـی از متکلمان آن ها را اقسام لطف دانسته اند.

الف - تقسیم اول

اگر لطفی که به ملطوف الیه شـده در مـورد انجـام واجبی باشـد و مکلـف هم آن را انجـام دهـد نـام آن توفیق است ولی اگر مکلف به انجـام آن طـاعت موفق نگردد همـان نـام لطف بر آن اطلاق می گردد. و آن لطف اگر در مورد اجتناب از معصـیتی باشد آن را عصمت می نامند.

شیخ طوسـی قدس سره در این باره می فرماید: «ثمّ ینقسم قسمین: فان وقع عنده الواجب ولولاه لم یقع سمّی توفیقاً، وان لم یقع عنده ماهو لطف فیه لکنّه

ص:۱۴

۱- ۴. شرح الاصول الخمسه، ص ۷۷۹.

۲- ۵. تقریب المرام فی علم الکلام، ج ۲، ص ۲۱۲.

یکون اقرب، لم یوصف بأکثر من انّه لطف وان کان المعلوم انّه یرتفع عنده القبیح سمّی عصمه»؛(۱) «لطف به دو قسم تقسیم می شود؛ زیرا اگر هنگام لطف، واجب تحقق پذیرد و بدون آن تحقق نیابد آن را توفیق نامند. و اگر هنگام لطف، واجب تحقق نیابد ولی این لطف او را به واجب نزدیک تر سازد آن را لطف نامند. و اگر با آن قبیح مرتفع گردد آن را عصمت گویند».

ب - تقسیم دوم

تقسیم دیگری که در مورد لطف شده آن را به چهار قسم تقسیم کرده است:

۱ - لطفی که از ناحیه خداوند و توسط فعل او انجام می شود و همراه با تکلیف است.

۲ - لطفی که توسط خداوند انجام می شود و همراه با تکلیف است.

۳ - لطفی که نسبت به ملطوف الیه است و توسط فعل خود او صورت می گیرد.

۴ - لطفی که توسط فعل شخص ثالثی غیر از خداوند متعال و غیر از ملطوف الیه تحقق می پذیرد.(۲)

وجوب لطف بر خداوند متعال

وجوب لطف بر خداوند متعال

متکلّمان عدلیه برای اثبات وجوب لطف بر خداوند دو دلیل اقامه کرده اند: یکی از طریق امتناع نقض غرض بر خداوند متعال، و دیگری از راه جود و کرم الهی.

ص:۱۵

۱- ۶. تمهید الاصول، ص ۲۰۸، ارشاد الطالبین، ص ۲۲۷.

۲- ۷. تمهید الاصول، ص ۲۰۹.

دلیل اوّل: که غالباً از سوی متکلمان عـدلیه ارائه شده مبتنی است بر مسأله مورد اختلاف بین اشاعره و عدلیه یعنی مسأله حسـن و قبح عملی.

دلیـل دوم: که از سوی شـیخ مفیـد ردّ شـده است بیشتر جنبه فلسـفی دارد تـا کلاـمی، و شبیه اسـتدلالات حکمـا است، همـانند استدلال ابن سینا درباره لزوم نبوّت.

تقریر دلیل اول

خداونـد حکیم انسـان هـا را بـدون غرض تکلیف نکرده است بلکه حصول غرضـی را از تکلیف آن ها درنظر داشـته است که همـان تکامـل شخصـیتی آن هاست توسط عمل به تکالیف. این مطلب مبتنی است بر امتناع غرض دار نبودن افعال الهی که در جای خود بحث و اثبات شده است.

حال اگر خداونـد متعال بدانـد که انسان ها اطاعت را پیشه خود نکرده و به تکالیف شـرعی عمل نمی نمایند و در نتیجه غرض از تکلیف حاصل نخواهد شد مگر این که لطفی تحقق پذیرد، اگر در این حال به بندگانش لطف نکند غرض خویش را نقض کرده است و این بر خداونـد حکیم علی الاطلاـق محـال است. بنـابراین لطف بر خداونـد عزوجلّ واجب است از باب تحصـیل غرض.

خـواجه طوسـی می فرمایـد: «واللطـف واجب لتحصـیل الغرض به ... »؛(۱) «لطـف بر خداونـد واجـب اسـت؛ زیرا که غرض از تکلیف به آن حاصل می شود».

علاـمه حلّی در شـرح آن می فرمایـد: «اللطف واجب خلافـاً للأشـعریه، و الـدلیل علی وجوبه انّه یحصل غرض المکلّف فیکون واجباً و الّا لزم نقض الغرض.

۱- ۸. کشف المراد، ص ۳۲۴.

بیان الملازمه انّ المکلِّف اذا علم انّ المکلّف لایطیع الّا باللطف فلو کلّفه من دونه کان ناقضاً لغرضه، کمن دعا غیره الی طعام و هو یعلم انّه لایجیبه الّا اذا فعل معه نوعاً من التّیأدّب، فاذا لم یفعل الداعی ذلک النوع من التأدّب کان ناقضاً لغرضه، فوجوب اللطف یستلزم تحصیل الغرض»؛(۱) «لطف واجب است به خلاف نظر اشاعره. و دلیل بر وجوب آن این که به لطف هدف خداوند در خارج تحقق پیدا می کند و لذا واجب است تا نقض غرض لازم نیاید.

بیان این لازمه آن که: تکلیف کننده اگر بداند که مکلّف بدون لطف در حقّ او مطیع نخواهدبود و در عین حال بدون آن او را تکلیف نماید نقض غرض کرده است، همانند کسی که شخصی را به طعامی دعوت می کند و می داند که اگر نوعی ملاطفت و تأدّب در حق او انجام ندهد دعوتش را اجابت نخواهدکرد، حال اگر این داعی این ملاطفت را انجام ندهد نقض غرض خود کرده است پس وجوب لطف مستلزم تحصیل غرض است».

تقریر دلیل دوم

خداوند متعال منبع جود است و کریم علی الاطلاق، آن چنان که نه تنها آنچه برای زندگی ضروری است در اختیار بشر نهاده است بلکه حتی چیزهایی را هم که برای ادامه حیات ضرورتی نداشته و فقط در تسهیل معاش و تهنئه عیش دخیل اند؛ همانند گودی کف پا و رویش مو بر ابروان و ... برای انسان ها فراهم آورده است. با این اوصاف فرض این که خداوند متعال از لطفی که بندگان را به اطاعت فراخوانده و به سرمنزل مقصود و غایت قصوای خلقت رهنمون می سازد، دریغ فرمایدخلاف مقتضای جود و کرم مطلق الهی است.

۱- ۹. پیشین، ص ۳۲۵.

شیخ مفیدقدس سره در کتاب «اوائل المقالات» به این مطلب اشاره نموده است آنجا که می فرماید: «انّ ما اوجبه اصحاب اللطف من اللطف، انّما وجب من جهه الجود و الکرم لا من حیث ظنّوا ... »؛(۱) «همانا آنچه را که اصحاب لطف از لطف واجب کرده اند واجب شدنش به مقتضی جود و کرم مطلق الهی است نه از آن جهتی که دیگران گمان کرده اند».

قاعده لطف و وجود امام معصوم

قاعده لطف مقرّب و حتی از جهتی لطف محصّل نیز ایجاب می کند که در میان جامعه امامی باشد که محور حق و باطل بوده و جامعه را از خطای مطلق بازدارد. از همین رو است که می گوییم اجماع حجت است. قاعده لطف اقتضا می کند که رئیسی در میان مردم باشد رئیسی که نمی تواند نسبت به جامعه بی تفاوت باشد که اگر همه جامعه به بیراهه رفتند آن ها را هدایت نماید و نگذارد که امت اجتماع بر باطل کنند؛ زیرا اختلاف بشر همیشگی است پس باید یک میزان حقّ و باطل باشد که لااقلّ امت بر باطل اتفاق نکنند. لذا از امیرالمؤمنین وارد شده که فرمود: «اللّهمّ بلی لاتخلو الأرض من قائم للّه بحجّه امّا ظاهراً مشهوداً أو خائفاً مغموراً»؛(۲) «بارخدایا! آری زمین تهی نماند از کسی که حجت بر پای خداست، یا پایدار و شناخته است، و یا ترسان و پنهان».

صفار به سندش از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «انّ اللّه جلّ و عزّ

۱- ۱۰. اوائل المقالات، ص ۶۵.

۲- ۱۱. نهج البلاغه، عبده، ج ۳، ص ۱۸۶، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

أجلّ و أعظم من أن يترك الأرض بغير امام»؛(۱) «همانا خداوند جلّ و عزّ جليل تر و عظيم تر از آن است که زمين را بدون امام رها كند».

شيخ شهاب الدين سهروردی رئيس مكتب اشراق نيز به اين مطلب مهم اشاره كرده و در آغاز كتاب (حكمه الاشراق) به بحث از رهبر و اقسام آن پرداخته و بر طبق مبانی اشراقی خويش شرايط كسی را كه می تواند رئيس و مربّی جامعه باشد بيان داشته و می گويد: « ... العالم ما خلا قطّ عن الحكمه، و عن شخص قائم بها، عنده الحجج و البيّنات، و هو خليفهاللّه فی أرضه، و هكذا يكون مادامت السموات و الارض ... فان اتّفق فی الوقت متوغّل فی التألّه و البحث فله الرئاسه، و هو خليفه اللّه ... و لايخلو الارض عن متوغّل فی التألّه أبداً ... ولست أعنی بهذه الرئاسه التّغلّب، بل قديكون الامام المتألّه مستولياً ظاهراً مكشوفاً، و قديكون خفيّاً، و هوالذی سمّاه الكافّه «القطب»، فله الرئاسه و ان كان فی غايهالخمول. و اذا كانت السياسه بيده كان الزمان نوريّاً ... »؛(۲) «جهان هيچ گاه از حكمت و از وجود كسی كه قائم به حكمت باشد و حجت ها و نشانه های خداوند نزد او باشد،خالی نبوده است. و اين چنين كسی خليفه خداست در زمين، و تا زمين و آسمان برپاست چنين خواهد بود ... پس در هر زمان اگر چنين شخصی باشد كه خدايی و نمونه كامل علم و عمل است رياست جامعه با اوست و او خليفه خداست در روی زمين، و زمين هيچ گاه از چنين انسانی خالی نخواهدبود ... اين كه می گوييم رياست با اوست مقصودم به

۱- ۱۲. بصائر الدرجات، ص ۴۸۵، باب ۱۰، حديث ۳.

۲- ۱۳. حكمه الاشراق از مجموعه مصنفات شيخ اشراق، ج ۲، ص ۱۱ - ۱۲، شرح حكمه الاشراق، ص ۲۳ و ۲۴.

الزام حکومت ظاهری او نیست، بلکه گاه امامِ خدایی حکومت تشکیل می دهد و آشکار است و مبسوط الید، و گاه در نهایت پنهانی (غیبت) به سر می برد. و این امام همان کسی است که مردم او را قطب زمان «ولیّ عصر» می نامند. ریاست جامعه با این انسان است، اگرچه نشانی از او در دست نباشد. البته اگر این رئیس ظاهر باشد و در رأس حکومت قرار گیرد زمان نورانی خواهد بود».

این که ایشان امام متألّه را حتی در زمان پنهانی رئیس جامعه می داند قابل انطباق با اعتقادات و جهان بینی شیعی است؛ زیرا در تفکر اعتقادی شیعی ریاست جامعه در عصر غیبت نیز با امام عصرعلیه السلام است، و ولیّ امر واقعی اوست، منتهی این ریاست و ولایت به دست نایبان عام سپرده شده است، و از طریق نیابت عامه اعمال می شود. این است که مردم ما خود را در نهایت تحت ولایت امام عصرعلیه السلام و قیمومیّت شرعی آن امام می دانند.

خواجه نصیر الدین طوسی می فرماید: «انحصار اللطف فیه معلوم للعقلاء، و وجوده لطف، و تصرّفه لطف آخر، و عدمه منّا»؛(۱) «در نزد خردمندان روشن است که لطف الهی - پس از فرستادن پیامبرصلی الله علیه وآله - منحصر است در تعیین امام، و وجود امام به خودی خود لطف است از سوی خداوند، و تصرّف او در امور لطفی دیگر است، و غیبت او مربوط به خود ماست».

الطاف خداوند در وجود امام غائب

الطاف خداوند در وجود امام غائب

وجود امام گرچه از دیدگان مردم غایب است دارای الطافی است که به

۱- ۱۴. کشف المراد، ص ۲۸۵.

برخی از آن ها اشاره می کنیم:

الف – حراست از دین خداوند

الف – حراست از دین خداوند

یکی از ادلّه ای که فقها در کشف احکام فرعی بر آن اعتماد کرده و بدان استناد می جویند اجماع است. درباره اعتبار اجماع وجوه مختلفی گفته شده است که مبتنی بر مبانی متفاوتی است که در مسأله اجماع وجود دارد. یکی از وجوه اعتبار اجماع وجهی است که به شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی قدس سره نسبت داده شده است و آن قاعده لطف است.

تقریب استدلال بر اعتبار اجماع به قاعده لطف آن است که اگر فرض شود امت بر حکمی که خلاف حکم واقعی است اجتماع کنند و دلیلی از کتاب یا سنت بر حکم واقعی وجود نداشته باشد تا توسط آن ازاحه شبهه شده و واقع روشن گردد، مقتضای قاعده لطف نسبت به آن حکم این است که بر خداوند متعال واجب باشد تا توسط امام عصر عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف – حکم حق را اظهار فرماید، یا مباشرتاً و یا توسط اشخاصی که مورد وثوق حضرت هستند. بنابراین اگر در موردی علمای امت بر حکمی اتفاق کردند و خلاف آن ظاهر نشد معلوم می شود آن حکم موافق با واقع وقول معصوم است.(۱) در اینجا به عبارات جمعی از علما در این رابطه اشاره می کنیم:

۱ – سیّد مرتضی در کتاب «الذریعه» می فرماید: «انّ العقل قد دلّ علی انّه لابدّ فی کلّ زمان من امام معصوم یکون ذلک لطفاً فی التکلیف العقلی»؛(۲) «عقل دلالت می کند بر این که در هر زمانی احتیاج به امامی معصوم است که وجودش لطف است در تکلیف عقلی».

۱– ۱۵. کفایه الاصول، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۲– ۱۶. الذریعه، ج ۲، ص ۶۰۶.

۲ – محقق تستری در کتاب «کشف القناع» می فرماید: «الثالث من وجوه الاجماع ان یستکشف عقلًا رأی الامام علیه السلام من اتفاق من عداه من العلماء علی حکم، و عدم ردّهم عنه، نظراً الی قاعده اللطف التی لأجلها وجب علی اللّه نصب الحجه المتّصف بالعلم و العصمه، فانّ من أعظم فوائده حفظ الحقّ و تمییزه من الباطل کی لایضیع بخفائه و یرتفع عن أهله او یشتبه بغیره، و تلقینهم طریقاً یتمکّن العلماء و غیرهم من الوصول الیه، و منعهم و تثبیتهم عن الباطل أوّلاً او ردّهم عنه اذا أجمعوا علیه»؛[(۱)] «سوم از وجوه اجماع این است که عقلًا رأی امام کشف شود از اتفاق مجموع علما بر حکمی غیر از امام علیه السلام در صورتی که آن ها را ردّ نکرده باشد به جهت قاعده لطف که به توسط آن خداوند حجتی عالم و معصوم را نصب کرده و از فوائد او حفظ حقّ و تمییز حق از باطل است تا حق به جهت خفای او ضایع نشده و از اهلش مرتفع نشود و یا این که حق به غیر آن مشتبه نگردد. و از طرف دیگر مردم را به راهی که برای علما و غیر علما ممکن الوصول باشد تلقین کرده و از باطل منع و دور نموده است و در صورتی که بر آن اجماع و اتفاق کردند آن ها را بازگردانند».

۳ – شیخ کراجکی می گوید: «کثیراً یقول المخالفون: اذا کنتم قدوجدتم السبیل الی علم تحتاجونه من الفتاوی المحفوظه عن الأئمه المتقدمین، فقد استغنیتم بذلک عن امام الزمان. فأجاب الی فائده وجوده أیضاً بانّه یکون من وراء العلماء و شاهداً لأحوالهم، عالماً بأخبارهم، ان غلطوا هداهم، أو نسوا ذکّرهم»؛[(۲)] «جماعت زیادی از مخالفین می گویند: اگر شما راهی برای

۱- ۱۷. کشف القناع، ص ۱۱۴.

۲- ۱۸. همان، ص ۱۴۵.

رسیدن به علمی که به آن احتیاج است از فتاوای حفظ شده از ائمه دارید، پس دیگر از وجود امام بی نیاز شده و به وجود آن احتیاج ندارید. او در جواب مخالفین اشاره به فائده وجود امام کرده و می گوید: امام علیه السلام در پشت سر علما بوده و شاهد بر احوال آن ها است و از خبرهای آن ها آگاه است، لذا اگر به غلط و اشتباه عمل کنند آن ها را هدایت کرده و اگر حکمی را فراموش کنند آن ها را تذکّر دهد».

۴ – محقق داماد می فرماید: «ومن ضروب الانتفاعات أن یکون حافظاً لأحکامهم الدینیّه علی وجه الارض عند تشعّب آرائهم و اختلاف أهوائهم، و مستنداً لحجیّه اجماع أهل الحلّ و العقد، فانّه عجّل اللّه تعالی فرجه لایتفرّد بقول، بل من الرحمه أن یکون من المجتهدین من یوافق رأیه رأی امام عصره و صاحب أمره، یطابق قوله قوله»؛(۱) «از انواع بهره هایی که از وجود امام زمان علیه السلام برده می شود این که او حافظ احکام دینی بر روی زمین است، هنگامی که آراء علما پراکنده گشته و هواهای آن ها مختلف گردد. و همچنین وجود او مستندی است برای اجماع و اتفاق اهل حلّ و عقد، زیرا آن حضرت علیه السلام هیچ گاه متفرّد به رأیی نمی شود بلکه از رحمت اوست که از میان مجتهدین کسانی باشند که رأی شان موافق با رأی امام زمان و صاحب امرش بوده و قولش مطابق با قول او باشد».

۵ – شریف العلما می فرماید: «فانّ وجود الامام فی زمن الغیبه لطف قطعاً، و من ذلک حفظ الشریعه و ردّ المجمعین علی الباطل و ارشادهم الی الحقّ»؛(۲) «قطعاً وجود امام در زمان غیبت لطف است که از جمله لطف او حفظ

۱– ۱۹. پیشین، ص ۱۴۸.

۲– ۲۰. همان.

شریعت و ردّ اتفاق کنندگان بر باطل و ارشاد آن ها به سوی حقّ است».

مناظره هشام با عمروبن عبید

کلینی به سندش از یونس بن یعقوب نقل کرده که گفت: «کان عند ابی عبداللَّه علیه السلام جماعه من اصحابه منهم حمران بن اعین و محمدبن نعمان و هشام بن سالم والطیار وجماعه فیهم هشام بن الحکم وهو شاب فقال: ابو عبداللَّه علیه السلام: یا هشام! الاتخبرنی کیف صنعت بعمروبن عبید و کیف سألته؟ فقال هشام: یابن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله انّی اجلّلک و استحییک و لایعمل لسانی بین یدیک. فقال ابوعبداللَّه: اذا امرتکم بشی ء فافعلوه. قال هشام: بلغنی ما کان فیه عمروبن عبید و جلوسه فی مسجد البصره فعظم ذلک علیّ فخرجت الیه و دخلت البصره یوم الجمعه فاتیت مسجدالبصرهفاذا انا بحلقه کبیره فیها عمروبن عبید و علیه شمله سوداء متزّر بها من صوف و شمله مرتدیاً بها و الناس یسألونه فاستفرجت الناس فافرجوا لی ثم قلت ایّها العالم انّی رجل غریب تأذن لی فی مسأله؟ فقال لی نعم. فقلت له: الک عین؟ فقال یا بنیّ ایّ شی ء هذا من السؤال؟ و شی ء تراه کیف تسأل عنه؟ فقلت هکذا مسألتی فقال: یا بنیّ سل و ان کانت مسألتک حمقاء. قلت: اجبنی فیها. قال لی سل. قلت: الک عین؟ قال نعم. قلت فماتصنع بها؟ قال اری بها الالوان و الاشخاص. قلت: فلک انف؟ قال نعم. قلت: فما تصنع به؟ قال اشمّ به الرائحه. قلت: الک فم؟ قال نعم. قلت: فما تصنع به؟ قال اذوق به الطعم. قلت: فلک اذن قال نعم. قلت: فما تصنع بها؟ قال اسمع بها الصوت. قلت: الک قلب؟ قال نعم. قلت: فما تصنع به؟ قال أمیّز به کلّما ورد علی هذه

الجوارح و الحواسّ. قلت او ليس فى هـذه الجوارح غنى عن القلب؟ فقـال لا. قلت و كيف ذلک و هى صـحيحه سـليمه؟ قال يا بنىّ انّ الجوارح اذا شـكّت فى شـى ء شـمّته او رأته او ذاقته او سـمعته ردّته الى القلب فيستيقن اليقين و يبطل الشك. قال هشام: فقلت له: فانّما اقـام اللّه القلب لشـکّ الجوارح؟ قـال نعم. قلت: لابـد من القلب و الاّـ لم تسـتيقن الجوارح؟ قـال نعم. فقلت له يا ابامروان فاللّه تبارک و تعالى لم يترک جوارحک حتى جعل لها اماماً يصـحّح لها الصـحيح و يتيقّن به ما شکّ فيه و يترک هذا الخلق كلّهم فى حيرتهم و شكّهم و اختلافهم لا يقيم لهم اماماً يردّون اليه شكّهم و حيرتهم و يقيم لک اماماً يردّون اليه شكّهم و حيرتهم و يقيم لـک اماماً لجوارحک تردّ اليه حيرتک و شـكّک؟ قال: فسـکت و لم يقل لى شـيئاً ... قال فضـحک ابو عبـداللّه عليه السـلام و قـال: يا هشام: من علمّک هـذا؟ قلت: شـى ء اخـذته منک و ألّفته. فقال: هـذا واللّه مكتوب فى صـحف ابراهيم و موسى»؛(۱)

«جمعى از اصـحاب كه حمران بن اعين و محمّـد ابن نعمان و هشام ابن سالم و طيار در ميانشان بودنـد خدمت امام صادق عليه السلام بودند و جمع ديگرى در اطراف هشام بن حكم كه تازه جوانى بود نيز حضور داشتند.

امام صادق عليه السـلام فرمود: اى هشام! گزارش نمى دهى از مباحثه خود با عمروبن عبيـد كه چه كردى و چگونه از او سؤال نمودى؟ عرض كرد: جلالت شـما مرا مى گيرد و شرم دارم و زبانم نزد شما به كار نمى افتد. امام صادق ۷ فرمود: چون به شما امرى نمودم بجا آريد. هشام عرض كرد: وضع عمروبن عبيد و مجلس مسجد بصره او به

۱- ۲۱. اصول كافى، ج ۱، كتاب الحجه، ص ۱۶۹.

من خبر رسید، بر من گران آمد، به سویش رهسپار شدم، روز جمعه ای وارد بصره شدم و به مسجد آنجا درآمدم. جماعت بسیاری را دیدم که حلقه زده و عمروبن عبید در میان آن ها است، جامه پشمینه سیاهی به کمر بسته و عبایی به دوش انداخته و مردم از او سؤال می کردند. از مردم راه خواستم به من راه دادند تا در آخر مردم به زانو نشستم. آن گاه گفتم: ای مرد دانشمند من مردی غریبم اجازه دهید مسأله ای بپرسم. گفت: آری. گفتم: شما چشم دارید؟ گفت: پسر جانم این چه سؤالی است، چیزی را که می بینی چگونه از آن سؤال می کنی؟! گفتم: سؤال من همین طور است. گفت: بپرس پسر جانم، اگرچه پرسشت احمقانه است. گفتم: شما جواب همان را بفرمایید. گفت بپرس. گفتم: شما چشم دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چکار می کنید؟ گفت: با آن رنگ ها و اشخاص را می بینم. گفتم: بینی دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی: گفت: با آن می بویم. گفتم: دهان دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی: گفت: با آن مزه را می چشم. گفتم: گوش دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی: گفت: با آن صداها را می شنوم. گفتم: شما قلب دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می کنی: گفت: با آن هرچه بر اعضا و حواسم درآید تشخیص می دهم. گفتم: مگر با وجود این اعضا از آن بی نیازی نداری؟ گفت: پسر جانم، هرگاه اعضای بدن در چیزی که ببوید یا ببیند یا بچشد یا بشنود تردید کند آن را به قلب ارجاع دهد، تا تردیدش برود و یقین حاصل کند. من گفتم: پس خدا قلب را برای رفع تردید اعضا گذاشته است؟ گفت: آری. گفتم: قلب لازم است وگرنه برای اعضا یقین نباشد؟ گفت آری. گفتم: ای ابا مروان خدای تبارك و تعالی که اعضای تو را بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را متیقن کند

ص:۲۶

وانگذاشته، این همه مخلوق را در سرگردانی و تردید و اختلاف واگذارد و برای ایشان امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده، در صورتی که برای اعضای تو امامی قرار داده که حیرت و تردیدت را به او ارجاع دهی؟ او ساکت شد و به من جوابی نداد. حضرت صادق علیه السلام خندید و فرمود: این را چه کسی به تو آموخت؟ عرض کردم: آنچه از شما شنیده بودم را منظم کردم. فرمود: به خدا سوگند این مطالب در صحف ابراهیم و موسی می باشد».

ب – تربیت نفوس مستعدّ

برخلاف تصور عده ای که گمان کرده اند رابطه امام با مردم در زمان غیبت به طور کلّی قطع می شود حقّ این است که در عصر غیبت رابطه آن حضرت به طور کلّی قطع نشده بلکه طبق آنچه از مجموعه روایات استفاده می شود عدّه ای از نفوس قابل و مستعدّ از نور وجود آن حضرت استفاده برده و به حقّ گرویده اند.

پرفسور هانری کربن استاد دانشگاه سور بن پاریس می گوید: «به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی بین عالم انسانیّت و خداوند را به طور مداوم حفظ کرده و ولایت را به طور زنده تا روز قیامت ثابت و مستمرّ نگه داشته است؛ زیرا یهود، نبوّت را که رابطه ای بین خداوند و عالم انسانیّت است در حضرت موسی علیه السلام ختم نموده است و اعتقاد به نبوّت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمّدصلی الله علیه وآله ندارد و آن رابطه را بعد از حضرت موسی علیه السلام قطع شده می داند. و نصاری نیز بر حضرت عیسی توقف نموده اند. همچنین اهل سنت از مسلمین این رابطه را قطع کرده و بعد از ختم نبوّت

حضرتِ خاتم الانبیاء محمدصلی الله علیه وآله اعتقاد به این رابطه پیدا ننمودند. امّا مذهب تشیع تنها مذهبی است که ولو معتقد به ختم نبوّت در پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است، ولکن ولایت که رابطه هدایت و تکمیل است را بعد از رسول خدا بین انسان و خداوند قطع نمی داند».(۱)

علامه طباطبایی می فرماید: «امام کسی است که انسان را به امر ملکوتی که همراه اوست هدایت می کند، پس امامت به حسب باطن نوعِ ولایتی است بر مردم در اعمالشان، و هدایت امامت همان ایصال به مطلوب است به امر خداوند، نه مجرّد ارائه راه که شأن و مقام نبیّ و رسول است».(۲)

ایشان در جایی دیگر بر این معنا به آیه شریفه: «وَجَعَلْناهُمْ أَئِمَةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» (۳) و یا به آیه: «وَجَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا» (۴) استدلال کرده اند.

ایشان در ذیل آیه اوّل می گوید: «ضمیر در جعلناهم به ابراهیم و اسحاق و یعقوب برمی گردد. و ظاهر قول خداوند: «ائمه یهدون بأمرنا» آن است که هدایت به امر جاری مجری مفسِّر برای معنای امامت است ... و این هدایت جعل شده از شؤون امامت به معنای ارائه راه نیست؛ زیرا خداوند سبحان حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از اعطای نبوت به مقام امامت رسانید ... و نبوت منفکّ از هدایت به معنای ارائه راه نیست، پس معنایی برای امامت در این آیه غیر از رساندن به مطلوب نمی ماند که همانا نوعی تصرّف تکوینی در نفوس است به قرار دادن آن ها را در مسیر کمال و نقل آن ها از موقفی معنوی به

۱- ۲۲. الشیعه علامه طباطبایی، ص ۱۵.

۲- ۲۳. شیعه در اسلام، ص ۲۵۳ - ۲۶۰.

۳- ۲۴. سوره انبیاء، آیه ۷۳.

۴- ۲۵. سوره سجده، آیه ۲۴.

موقفی دیگر. و در صورتی که مراد به هـدایت و امامت در این آیه تکوینی و عمل باطنی است، مراد به امری که به آن هدایت انجام می گیرد امر تشـریعی اعتباری نخواهـدبود؛ بلکه مراد به امر در این آیه چیزی است که قول خداوند متعال: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَـیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ فَسُبْحانَ الَّذی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَـیْ ءٍ» (۱) آن را تفسـیر می کنـد. پس مراد به امر، فیوضات معنوی و مقامات باطنی است که مؤمنین به آن ها به توسط اعمال صالحه هدایت پیدا می نمایند، و با رحمت خداوند به آن ها متلبّس می گردنـد ... پس امام همان رابط بین مردم و بین پروردگارشان در اعطای فیوضات باطنی و گرفتن آن ها از خداوند متعال است ... ».(۲)

ج – وجود امام، سبب بقاء مذهب

جامعه شـناسان و روانشناسان معتقدند که اعتقاد به وجود امام و رهبر ولو از نظرها غائب باشد اثر عمیقی در جوامع دینی داشته است؛ زیرا با اعتقاد به وجود رهبر و امام هرچند غایب باشد به دستورات او عمل خواهد شد.

در جنگ اُحد عمداً یا اشـتباهاً در بین لشـکر اسـلام شایع شد که: «ألا قتل محمّدصـلی الله علیه وآله» محمدصـلی الله علیه وآله کشـته شـد. این خبر که به مسـلمین رسـید هر کـدام غیر از امـام علی علیه السـلام به طرفی فرار کرده و صـحنه جنـگ را ترک نمودند و عده ای به فکر پیوسـتن به دشـمنان افتادند. ولی هنگامی که خبر کشـته شدن پیامبرصـلی الله علیه وآله تکذیب شد و مسـلمین یقین به زنـده بـودن پیامبرصـلی الله علیه وآله پیـدا کردنـد دوبـاره بـا هم اجتمـاع نمـوده و به پیامبرصـلی الله علیه وآله پیوستند. و لذا می بینیم که قرآن کریم به این

۱- ۲۶. سوره یس، آیه ۸۳.

۲- ۲۷. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

حقیقت اشاره نموده و می فرماید: «وَما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُل أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُم عَلَى أَعْقابِكَمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقَبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّاللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزى اللَّهُ الشّاكِرِينَ»؛(۱) «محمّد نیست مگر پیامبری از جانب خداوند که پیش از او پیامبرانی بودند و از این جهان درگذشتند اگر او نیز به مرگ یا شهادت درگذرد شما باز به دین جاهلیت باز خواهید گشت؟ پس هر کس مرتد شود به خدا ضرری نخواهد رسانید، خود را به زیان انداخته و هر کس شکر نعمت دین گذارد و در اسلام پایدار بماند البته خداوند جزای نیک اعمال به شکرگزاران عطا خواهدکرد».

جامعه شیعی با اعتقاد به وجود امام برای خود هیچ گاه احساس غربت نکرده بلکه دائماً در انتظاری سازنده به سر می برد که این خود در بقاء مذهب و مکتب بسیار مؤثّر است.

در نهضت استقلال هند از استعمار انگلستان می بینیم با وجود این که گاندی رهبر این نهضت از طرف دولت مستعمره انگلستان در زندان به سر می برد ولی روح عدم همکاری با دولت استعمار در میان مردم هند با نشاط هرچه بیشتر ادامه داشت؛ زیرا ملت هند ولو رهبر خود را نمی دیدند ولی افکار و روح بلند او را به جهت زنده بودن نفوذ و قدرت معنویش که سبب یکپارچگی ملّت هند بر علیه استعمار شد در میان خود احساس می کردند.

در جنگ جهانی دوم هنگام محاصره شهر لنینگراد به واسطه لشکر آلمان نازی با وجود شدت سرما و قحطی و مردن جمعیت زیادی در هر روز، مردم

---

۱ – ۲۸. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

شهر در مقابل دشـمن مقاومت می نمودنـد و این به جهت وجود رهبری مقتـدر در میان مردم بود که هرچنـد او را نمی دیدند، لکن با اعتقاد به وجود او پیام هایش را از رادیو گوش می دادند و این خود سـبب ایجاد روحیه مقاومت در میان لشـکریان می شد. و لکن به مجرّد این که خبر مرگ رهبر خود را شنیدند همگی تسلیم شده و دشمن شهر را به تصرف خود درمی آورد.

د – تأثیر وجود الگو در پیشرفت بشر

از امتیازات اساسـی ادیان الهی به طور عموم این است که اگر به عقیـده ای بشارت می دهند و یا این که تکالیفی را برای بشـر عرضه می کنند در رتبه سابق بر آن، سـعی در معرّفی الگویی دارند که پیاده کننده دسـتورات در خارج و معتقد به عقیده خود است. پیامبراکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی به طور وضوح به این حقیقت اشاره کرده آنجا که می فرماید: «مالمرتکم بشی ء الّا وقـدائتمرت به قبل ذلک، و مانهیتکم عن شـی ء الّا و قـدانتهیت عنه قبل ذلک»؛ «هیـچ گاه امر به شـیی ء نکردم مگر آن که خودم به آن امر قبلاً عمل کردم و از هیچ چیز نهی نکردم مگر این که خودم قبلاً دست از آن کار برداشتم».

این بُعد یکی از ابعاد اساسی در وجود انسان است؛ زیرا هنگامی که انسان در پیشروی خود الگویی می بیند که پیشتاز در عمل به دسـتورات شـرع و شریعت است با وجود این الگو تأثیر به سزایی در نفس و روح او گذاشته که قابل مقایسه با تأثیر گفتار و وعـظ نیست. و لـذا از اهـل بیت علیهم السـلام رسـیده که: «کونوا دعاه لنا بغیر السـنتکم»؛ «با عملکرد خود دعوت کننـدگان به سوی ما باشید».

ص:۳۱

و این درست بر خلاف مکتب های فلسفی است؛ زیرا فیلسوف تنها درصدد ابداع نظریه و طرح آن در جوامع است، بدون آن که به فکر پیاده نمودن آن در عالم خارج و مجسّد نمودن آن باشد، و لذا نظریه او از مستوای فکر و نظر تعدّی نمی کند. به خلاف ادیان الهی که اگر عقیده و شریعتی را ترسیم می نمایند درصدد پیاده کردن آن در خارج و الگو دادن به بشریت برای رسیدن به آن عقائد و شریعت می باشند.

قرآن کریم به طور وضوح از عامل الگو و رهبر و تأثیرگذاری آن سخن به میان آورده است آنجا که می فرماید: «لَّقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن کانَ یَرْجُوااللَّهَ وَالْیَوْمَ الْأَخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»؛(1) «البته برای شما در اقتدای به رسول خدا (چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو) خیر و سعادت بسیار است برای آن کس که به ثواب خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا بسیار کند.»

این الگو دهی اختصاصی به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ندارد، بلکه تمام انبیای الهی الگو و اسوه برای بشر اند.

خداوند متعال می فرماید: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْرَاهِیمَ وَالَّذِینَ مَعَهُ»؛(2) «هرآینه ابراهیم و همراهان او الگوی خوبی برای شمایند».

تکامل الگو و اسوه در زندگانی امامان

اسلام به عنوان دین خاتم، دینی است جهان شمولی که دارای ابعاد گوناگونی است و لذا محتاج به وجود الگوهای متعددی در خارج است تا

۱- ۲۹. سوره احزاب، آیه ۲۱.

۲- ۳۰. سوره ممتحنه، آیه ۴.

الگو دهی در تمام زمینه ها داشته باشند.و لذا در نهج البلاغه می خوانیم:

«اللّهمّ بلی لاـتخلو الاـرض من قـائم للّه بحجّه، امّا ظاهراً مشـهوداً أو خائفاً مغموراً لئلا تبطل حجـج اللّه و بیّناته، و کم ذا؟ و أین اولئک؟ اولئک واللّه الاقلّون عـدداً و الأعظمون عنـداللّه قـدراً، یحفظ اللّه بهم حججه و بیّناته حتّی یودعوها نظرائهم و یوزعوها فی قلوب اشـباههم. هجـم بهـم العلم علی حقیقه البصـیره، و باشـروا روح الیقین، و اسـتلانوا مـااسترعره المـتروفون، و انسـوا بما اسـتوحش منه الجاهلون، و صـحبوا الدنیا بأبدان ارواحها معلّقه بالمحلّ الأعلی، اولئک خلفاء اللّه فی ارضه و الدعاه الی دینه، آه آه شوقاً الی رؤیتهم ... »؛(۱) «بارخدایا! بلی زمین تهی نمی ماند از کسـی که حجت بر پای خداست، یا پایدار و شـناخته شده است و یـا ترسـان و پنهـان از دیـده هـاست تـا حجّت خـدا باطـل نشود و نشانه هایش از میان نرود. و اینان چندنـد و کجا جای دارنـد؟ به خـدا سوگند اندک به شـمارند و نزد خدا بزرگ مقدار، خدا حجّت ها و نشانه های خود را به آنان نگاه می دارد تا به هماننـدهای خویشـش بسـپارد و در دلهـای خویشـش بکارنـد. دانش، نور حقیقت بینی را بر آنـان تـافته و آنان روح یقین را دریافته، و آنچه را ناز پروردگان دشوار دیـده انـد آسان پـذیرفته انـد و بـدانچه نادانان از آن رمیـده اند خو گرفته، و همنشـین دنیاینـد بـا تن هـا، و جـان هایشـان مربوط است به ملکوت اعلی. اینان خـدا را در زمینش جانشـین انـد و مردم را به دین او می خوانند. وه که چه آرزومند دیدار آنانم».

۱– ۳۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، رقم ۱۴۷.

۲ – برهان فطرت

۲ – برهان فطرت

برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام از طریق برهان فطرت مقدماتی را ذکر می کنیم:

مقدمه اول

روانشناسان تمایلات غریزی و فطری انسان را به سه دسته تقسیم کرده اند:

الف – تمایلات شخصی: مانند خود دوستی، و ارضاء عزت نفس.

ب – تمایلات اجتماعی: که موجب می شود نوعی علاقه و دلبستگی نسبت به همنوعان خود احساس کند و در غم آن ها شریک باشد.

ج – تمایلات عالی: از قبیل حقیقت جویی و خیر طلبی و حسّ دینی و پرستش و رسیدن و یافتن کامل مطلق و فانی شدن در معبود حقیقی، و به تعبیر دیگر وصل یا رسیدن و ...

اثبات وجود گرایش به مبدأ هستی و پرستش او در فطرت انسان از چند راه ممکن است.

۱ – تصریح دانشمندان.

۲ – عشق به کمال مطلق.

۳ – امید به قدرتی برتر.

۴ – احساس نیاز.

۵ – بدیهی اولی است.

۶ – فطری منطقی است.

۷ – معلوم حضوری است.

مقدمه دوم

برای رسیدن به کمال مطلق و معبود حقیقی احتیاج به واسطه ای است که خود سفر کمال را طی کرده و بتواند انسان را دستگیری کند تا او را از راه های گوناگون به کمال مطلوب برساند:

الف – وضع قوانین تشریعی و تبیین آن ها (هدایت تشریعی)

ب – دستگیری انسان های مستعدّ کمال و تربیت باطنی نفوس قابله.

این امر از دو راه قابل اثبات است:

۱ – وجود این میل و امید به واسطه در انسان بدیهی است.

۲ – وجود انسان کامل که ناطق و هادی به کتاب و سنت صامت است ضروری است به نصّ آیات قرآن و روایات:

خداوند متعال می فرماید: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى اِماماً وَرَحْمَةً»؛(۱) «و پیش از آن، کتاب موسی پیشوا و رحمت بود».

و نیز می فرماید: «صُحُفِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى ؛(۲) «کتب ابراهیم و موسی».

و نیز می فرماید: «وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّى جاعِلُكَ لِلنّاسِ إِماماً قالَ وَمِن ذُرِّيَّتِى قالَ لَا يَنالُ عَهْدِى الظّالِمِينَ»؛(۳) «[بخاطر آورید]هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را پیشوا و امام مردم قرار دادم».

۱– ۳۲. سوره احقاف، آیه ۱۲.

۲– ۳۳. سوره اعلی، آیه ۱۹.

۳– ۳۴. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

از این آیات استفاده می شود که کتاب خدا اگرچه امام است از آن جهت که صامت و ساکت است کافی نیست و لذا به امام ناطق نیاز دارد.

رسول خدا فرمود: «انّی قدترکت فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر: کتاب اللّه و عترتی ... »؛(۱) «همانا من در میان شما دو شی ء گران بها می گذارم، یکی از آن دو از دیگری بزرگ تر است: کتاب خدا و عترتم ... ».

مقدمه سوّم

اگر میل و غریزه و فطرت به چیزی در انسان وجود دارد پس بایـد آن چیز در خارج موجود باشـد و الّا وجود آن در انسان لغو است. به عبارت دیگر این عطش نسبت به انسان کامل معصوم دلیل وجود خارجی اوست، و بی جهت و خود به خود به وجود نیامده است.

یک مثال مفید ما را به مقصد نزدیکتر می کند: عطش به آب و تشنگی به این ماده حیاتی دلیل وجود آب در خارج است. اگر آب نبود پس ما هم احساس تشنگی نمی کردیم. از این بالاتر می گوییم: اصلاً وجود آب دلیل عطش و تشنگی ماست. یعنی اگر ارگانیزم و ساختار ما آب را نچشیده بود احساس عطش وجود نداشت. لذا در دعای ندبه مکرّر به لفظ أیْنَ یعنی کجاست حضرت را می خوانیم.

پرسش: به چه دلیل می توان اثبات کرد که این تمایلات فطری واقع نما بوده و وجود کمال مطلق و انسان کامل معصوم را اثبات می کند؟

پاسخ: دلالت تمایل به کمال مطلق و انسان کامل معصوم بر واقعیت

۱- ۳۵. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹.

داشتن آن را به دو صورت می توان تصویر کرد:

۱ - با مراجعه به سایر تمایلات فطری و غریزی روشن می شود که همگی ناظر به واقعیات و کاشف از آن هاست و امور خیالی نیست به دلیل قاعده: (حکم الامثال فیمایجوز و فیما لایجوز واحد)، به این بیان که اگر این تمایل واقعیت ندارد سایر تمایلات نیز واقعیت ندارد و اگر سایر تمایلات واقعیت دارد این تمایل نیز واقعیت دارد.

۲ - محبّت و عشق و میل انسان به کمال مطلق و انسان کامل معصوم از امور ذات الاضافه است و تحقق آن بدون تحقق مضاف الیه ممکن نیست، پس اگر این میل و عشق در انسان وجود دارد متعلق و مضاف الیه آن نیز بالفعل موجود است.

مرحوم شهید مطهری نیز به همین دلیل بر ضرورت بقاء و ادامه حیات برای انسان و ضرورت حیات در عالم دیگر استدلال نموده است. ما نیز به همین دلیل می توانیم بر ضرورت حکومت عدل توحیدی عالمی استدلال نماییم که در بحث «فلسفه حکومت عدل جهانی توحیدی» به آن اشاره نمودیم.

۳ – برهان مظهر جامع

۳ – برهان مظهر جامع

این برهان را نیز با ذکر مقدماتی تشریح می کنیم:

مقدمه اول

انسان کامل دارای مقامی است که هیچ موجودی از موجودات جهان امکان هم وزن آن نیست و هیچ امری از کائنات هم ردیف آن نمی باشد.

امام رضاعلیه السلام در روزگاری که سخن از امامت و خلافت و چگونگی تعیین و نصب آن در جامعه مطرح بود و نظرهای گوناگونی عرضه می شد درباره امام که همان انسان کامل و موحّد است می فرماید: «الامام واحد دهره، لایدانیه احد، ولایعادله عالم، ولایوجد له بدل و لا له مثل، و هو بحیث النجم من أیدی المتنازلین، این العقول من هذا، و أین الاختیار من هذا»؛(۱) «امام یگانه دهر خود است به گونه ای که کسی را به منزلت او راه نیست، و او همانند ستارگان آسمان برتر از دسترس جویندگان است. یعنی عقل آدمیان را کجا به جایگاه او راه است، تا قدرت تشخیص و انتخاب او را داشته باشد. به این معنا که تشخیص امام در قدرت خداوند سبحان است».

مقدمه دوم

ذات واجب به هیچ وصفی حتی وصف اطلاق محدود نمی شود. لذا اطلاق، وصف ذات نبوده بلکه عنوان آن می باشد. و امّا اوّلین تعیین و ظهور او همان وحدت حقیقی است که دارای دو چهره واحدیّت و احدیّت می باشد، و وحدت حقیقی به جهت سعه و گستردگی خود همه موجودات را فرا می گیرد. و چون

۱- ۳۶. کافی، ج ۱، ص ۲۰۱.

موجود به دو قسم واحد و کثیر تقسیم شده وغیریت از احکام کثرت است که به دو گونه ذاتی و غیر ذاتی منقسم می شود. و غیریّت ذاتی که همان تقابل است به چهار قسم تقسیم می گردد، وحدت حقیقی، جمیع این اقسام و از آن جمله جمیع متقابلات و حتی اموری را که از تناقض برخوردار هستند فرا می گیرد.

مقدمه سوم

هویّت مطلقه خداوند چون در مقام ظهور، احکام وحدت بر آن غلبه دارد لذا کثرت نه تنها مقهور بلکه محو می گردد.

عوالم سه گانه عقلی، مثالی و طبیعی که ره آورد ظهور عینی لوازم اسماء و صفات هستند با اظهار احکام متکثّره خود در تفاصیل عینی و متفرقات فعلی، احکام وحدت حقیقی را مخفی و پوشیده می دارند. پس حق گرچه در مقام ظهورات ذاتی وحدت قاهره و در ظهورات متکثّره فعلی تعیّنات خاصّه را اظهار می دارد، لکن آن وحدت بدون کثرت، و این کثرت بدون وحدت است. از این رو برای ارائه ذاتی که در این دو مقام به نحو تفصیل و وحدت ظهور کرده است مظهر کاملی را که واجد جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و مشتمل بر جمیع حقایق سرّی از اسماء ذاتی و اسماء صفاتی و فعلی باشد طلب می نماید، و این مظهر همان انسان کامل است.

نتیجه

چون در وحدت ذاتی مجالی برای اسماء تفصیلی نیست، زیرا که تفصیل نحوه ای از کثرت است و هرگونه کثرتی در آنجا مقهور است و در مظاهر تفصیلی که در عالم خارج ظاهر می شوند، احکام کثرت غالب بر وحدت و احکام آن است، یعنی وحدت ذاتی در این مظاهر ظهوری ندارد، پس فرمان

الهی مقتضی صورتی اعتدالی است که در آن وحدت ذاتی و یا کثرت امکانی بر یکدیگر غلبه نداشته باشند، تا آن که بتواند برای حق مظهری از جهت اسماء تفصیلیه و وحدت حقیقیه آن باشد. و آن صورت اعتدال که از عدالت کبری برخوردار است همان انسان کامل است که احاطه بر جمیع مراتب مطلقه ذاتی و مقیّده کونی دارد و از یک سو به واحدیّت که در دایره عالم الوهیت و فوق آن است مرتبط است و از دیگر سو به عالم طبیعت وابسته است.

انسان کامل از جهت اوّل دو قوس نزول و صعود را پی نهاده و به مصداق: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی (۱) به مقام قرب نهایی بار یافته و از این طریق به دلیل وساطتی که در اعطای فیض به ماسوی دارد مظهر ربوبیّت حقّ شده است.

امام باقرعلیه السلام با توجه به این مقام است که در تفسیر آیه کریمه: «وَلِلَّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی (۲) می فرماید: «نحن الأسماء الحسنی التی لایقبل اللّه من العباد عملاً إلّا بمعرفتنا»؛(۳) «ما همان اسماء حسنی هستیم که خداوند هیچ عملی را بدون معرفت ما قبول نمی کند».

از سوی دیگر انسان کامل به مصداق: «أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ» (۴) در عالم طبیعت به سر برده و با دیگران اکل و مشی نموده و بر عبودیت و بندگی خود افتخار می نماید.

گستره و سعه انسان کامل نسبت به جمیع مراتب، دلیل واضح این گفتار

۱- ۳۷. سوره نجم، آیات ۹ - ۸.

۲- ۳۸. سوره اعراف، آیه ۱۸۰.

۳- ۳۹. نورالثقلین، ج ۲، ص ۱۰۳، به نقل از کافی.

۴- ۴۰. سوره فصّلت، آیه ۶.

مولی الموحدین امام علی علیه السلام است که: «ما للّه آیه اکبر منّی» (۱)یعنی خدای را آیت و نشانی بزرگ تر و برتر از من نیست.

قابلیّت انسان برای پذیرش و بُعد متقابل موجب شده است تا برخی از آدمیان در نهایت شرافت و اوج ظهور قرار گرفته و برخی دیگر در پایین ترین و نازلترین مراتب واقع شوند.

یکی چون پیامبر خاتم به لحاظ وحدت و اطلاق خود صدرنشین کائنات می گردد، و دیگری چون ابوجهل به نازلترین درکات سقوط می کند.

از آن جهت که هر نامی دارای مظهر است، «وَلَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْى ءٌ» از اسماء خداوند سبحان است، انسان کامل به دلیل جامعیّت بی مانند خود، مظهر این اسم شریف می باشد لذا در حضرات دیگر مانندی ندارد.

از احتجاجی که هشام بن حکم با عمروبن عبید دارد می توان این نظر را که وحدت عالم به انسان کامل حاصل می شود استفاده نمود؛ زیرا او در این احتجاج از امام به منزله قلبی یاد می کند که عهده دار پیوند و اتصال اعضا و اجزاء پراکنده یک بدن واحد و تنظیم کننده ادراک های قوای ادراکی آن است. و امام با تأیید خود بر برهان او صحّه می گذارد.(۲)

آیت اللّه حسن زاده آملی در ارتباط با این دلیل می فرماید: «بر مبنای تحقیق اهل شهود که واحد شخصی بودن وجود است هرجا که سلطان بودن

۱- ۴۱. بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۰۶، روایت ۲، باب ۱۱.

۲- ۴۲. رجوع شود به تمهید القواعد ابن ترکه، ص ۱۷۲، با شرح آن {تحریر تمهید القواعد} از آیت اللّه جوادی آملی، ص ۵۴۸ - ۵۵۵.

وجود است هرجا که سلطان وجود نزول اجلال فرمود عساکر اسما و صفاتش در معیّت او بوده بلکه در زیر عَلَم عزّت او سبحانه می باشند ...

اسمای حسنی که خارج از حدّ احصایند تعیّنات شئون الهی و خصوصیات نسب علمیه و صور عینیه او هستند که عین ظاهر او سبحانه و شأن باطن او تعالی شأنه است چه این که حقّ حسب عین احدی و به حسب اسماء کثیر است، و کون در لسان صدق این فریق جمع بین آن دو است، و انسان کامل که جامع آثار کلّ اسماء است کون جامع است که مرآت جامعه بین صفات قدم و حدثان یعنی برزخ بین وجوب و امکان است.

تجلّی حقّ متحقّق به کمال ذاتی متوقّف بر ظهور است هرچند به حسب ذاتش منزه از استکمال به مصالح و اغراض و غنی از عالمین است. و مظهر اتمّ آن مربوط به اسم شریف اللّه است که قبله و قدوه جمیع اسماء و غایت حرکت وجودی و ایجادی و کمال عالم کون طبیعی، و مقصد نهایی قوافل نشأه عنصری اعنی انسان کامل است که آخر مظاهر است و از اینجا غرض و سرّ یاد شده حاصل می گردد فافهم».(۱)

و نیز در جایی دیگر می فرماید: «اهل تحقیق بر مبنای رصین وحدت شخصی وجود بر این عقیدت راسخ اند که مراتب تمامی موجودات در قوس نزول از تعیّنات نفس رحمانی و حقیقت ولایت است، و در قوس صعود حقیقت انسان کامل دارای جمیع مظاهر و جامع جمیع مراتب است. پس تمام حقایق عقلانیه و دقایق برزخیه آن ها که گاهی به عقل و گاهی به شجره و گاهی به

۱- ۴۳. حسن زاده آملی، نهج الولایه، ص ۲۰ - ۲۱.

کتـاب مسـتور، به عبـارات و اسامی مختلفه مـذکور می شود تماماً نفس حقیقت انسان کامل است که بر حسب هر درجه ای از درجـات، تعیّن خـاص و اسم مخصوص حاصـل نموده، و بـدین جهت حقیقت انسـان کامـل را جـائز است که آثـار تمامی آن تعیّنات را به حقیقت خود اسناد دهد».(۱)

ابن فنـاری در فصـل پنجم تمهیـد جمله ای از کتـاب (مصـباح الانس) در این جهت نقل کرده که به گوشه ای از آن اشاره می کنیم:

وی پس از تقدیم چند اصل در امکان این که یک شیی ء به دو اعتبار مظهر و ظاهر می شود می گوید: «فالانسان الکامل مظهر له من حیث الاسم الجـامع، و لـذا کان له نصـیب من شأن مولاه، فاذا تحقّق بمظهریه الاسم الجامع کان التروح من بعض حقائقه اللازمه، فیظهر فی صور کثیره من غیر تقییـد و انحصار، فیصـدق تلک الصور علیه و یتصادق لاتحاد عینه، کما یتعـدّد لاختلاف صوره»؛(۲) «انسان کامل مظهر خداونـد از حیث اسم جامع است و لذا برای او بهره ای از شأن مولایش می باشد. و هنگامی که به مظهریّت اسم جـامع تحقق پیـدا نمود از بعض حقایق لازم خداونـد متأثّر خواهدشـد، و لـذا به صورت های گوناگونی ظهور پیـدا می کنـد بـدون هیـچ قید و انحصاری، و آن صور بر او صدق کرده هردو بر یکدیگر تصادق دارند به جهت اتحاد عینش، همان گونه که به جهت اختلاف صورش با یکدیگر تعدد پیدا می کنند».

و نیز صـدرالمتألهین در کتـاب مفاتیـح می گویـد: «انّ الانسان الکامل حقیقه واحـده،و له آطوار و مقامات و درجات کثیره فی القیود، و له بحسب کلّ

ص:۴۳

۱- ۴۴. نهج الولایه، ص ۲۷.

۲- ۴۵. مصباح الانس، ص ۳۷.

طور و مقـام اسم خـاصّ»؛ «انسـان کامـل حقیقت واحـدی است، و برای او طور ها و مقامات و درجات زیادی در قیود است. و برای او به حسب هرطور و مقامی اسم خاص است».

و نیز در جـایی دیگر می فرمایـد: «النفس الانسـانیّه من شأنهـا أن تبلـغ الی درجه یکون جمیع الموجودات أجزاء ذاتهـا، و تکون قوّتها ساریه فی الجمیع، و یکون وجودها غایه الکون و الخلیفه»؛ «نفس انسانی به حدّی است که شأنیّت رسـیدن به درجه ای را دارد که جمیع موجـودات اجزای او باشـند، و قوّت او جـاری در جمیع موجودات شود، و نیز وجود او غـایت و هـدف عـالم و خلایق گردد».

و نیز در موضع دیگر می گویـد: «واعلم انّ البـاری تعـالی وحـدانی الـذات فی اوّل الأوّلین، و خلیفه اللَّه مرآتی الـذات فی آخر الآـخرین، کما بـدأکم تعودون. فاللَّه سـبحانه ربّ الأرض و السـماء، و خلیفهاللَّه مرآه یظهر فیها الأسـماء، و یری بها صور جمیع الأشـیاء»؛ «و بـدان که خداونـد باری تعالی وحـدانی الذات در اوّل الاوّلین، و خلیفه اللَّه و مرآتی الذات در آخر الآخرین است، همان گونه که قرآن می فرمایـد: «کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ» (۱) پس خداوند سـبحان ربّ زمین و آسمان است، و خلیفهاللَّه آینه ای است که اسماء الهی در آن ظهور پیدا کرده و جمیع صور اشیاء به آن دیده می شود».

۱- ۴۶. سوره اعراف، آیه ۲۹.

۴ – برهان علت غایی

۴ – برهان علت غایی

قبـل از تبیین برهـان علت غـایی لاـزم است که به مسأله غایت منـدی افعال خداونـد اشاره ای نماییم که دخالت تامّی در برهان دارد.

یکی از مسائل عمومی افعال الهی که در علم کلام مطرح می شود این است که، آیا افعال خداونـد دارای غایت و غرض اسـت یا آن که بدون هیچ غایت خاصی انجام می پذیرد؟

بـا تأمّـل در افعال اختیاری و هدفمنـد خود در می یابیم که ما در چنین افعالی ابتـدا غایتی را برای خود در نظر می گیریم که از طریق وصول به آن می توانیم نیازی را از خود برطرف کنیم، تصوّر این غایت در ذهن ما قبل از انجام فعل، ما را برمی انگیزاند تـا به انجام آن اقـدام ورزیم و از این رهگـذر به منفعتی دست یابیم. بنابراین در افعال ما دست کم دو خصوصـیت وجود دارد: نخسـت آن کـه غـایت فعـل در جهـت رفع نیازهـا و کمبودهـای فاعـل است و فاعـل از طریـق انجـام فعـل اسـتکمال می یابـد. خصوصیّت دوّم آن است که تصوّر غـایت قبـل از انجام فعل، در انجام آن تأثیر می گـذارد و فاعل را برای ارتکاب فعل برمی انگیزاند.

اینک باید در نظر داشت وقتی سخن از غایت مندی افعال الهی در میان است مقصود ما مشابهت آن با افعال انسان ها نیست. به عبارت دیگر دو ویژگی یادشده به هیچ وجه در فعل خداوند وجود ندارد؛ زیرا:

اولاًـ: غـایت افعـال خداونـد رسـیدن به کمـال نیست؛ زیرا فاعل،(یعنی ذات مقـدس الهی) کامل مطلق است و نقصـی نـدارد تا بخواهـد از طریـق فعـل خـود آن را برطرف سـازد، بلکه غـایت افعـال الهی به مخلوقـات او بـازمی گردد و در جهت اسـتکمال مخلوقات اوست.

ص:۴۵

ثانیاً: چنین نیست که تصوّر غایت فعل سبب انجام آن گردد، زیرا علم خداوند از سنخ علم حصولی که ملازم با تصوّر مفاهیم باشد، نیست؛ بلکه ذات الهی به گونه ای است که به دلیل کمال مطلق خود مقتضی رساندن مخلوقات خود به کمال مطلوب آن ها می باشد.

بدین ترتیب مقصود ما از غایت مند بودن فعل خداوند این است که فعل او مشتمل بر مصالح و منافعی است که به مخلوقات او بازمی گردد و چنین نیست که انجام و ترک آن به لحاظ منافع آفریدگار او علی السویّه باشد. از این رو، غایت در افعال الهی غایت فعل است نه غایت فاعل؛ زیرا ذات خداوند کامل مطلق و غنی است و هیچ غایتی برای آن قابل تصوّر نیست.

دلیل غایت مندی افعال الهی

متکلمین بر این ادّعا که افعال خداوند دارای غایت و غرض است ادلّه متعددی اقامه کرده اند که به ذکر یک استدلال اشاره می کنیم:

فعلی که فاقد غایت باشد عبث و لغو است، و انجام فعل عبث عقلاً قبیح می باشد، و از آنجا که بر اساس اصل حسن و قبح عقلی ارتکاب کار قبیح از سوی خداوند محال است، ممکن نیست افعال او عبث باشد.

در نتیجه، تمام افعال الهی غایت مند و دارای غرض است.

عرفا و فلاسفه اسلامی غایت مند بودن افعال الهی و ترسیم غایت و هدف از افعال او را طور دیگری ترسیم می کنند،به این بیان که آن ها با تمسک به قاعده: (النهایات هی الرجوع الی البدایات)، و تمسک به آیه شریفه: «إِنّا لِلَّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» علت خلق را ابتهاج ذاتی خداوند نسبت به تجلّیات خود

می داننـد که در نتیجه در باب افعال الهی طبق نظر عرفا علّت غایی و فاعلی یکی است که همان خداونـد متعال باشد و به تعبیر دیگر وحدت فاعل و غایت.(۱)

قرآن و غایت مندی افعال خداوند

قرآن کریم در آیات متعـددی بر حکیمانه بودن افعال الهی و عبث نبودن آن تأکیـد می کند. برای نمونه می توان به آیات زیر اشاره کرد:

خداونـد متعال می فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لاتَرْجِعُونَ»؛(۲) «آیا پنداشتید که شـما را بیهوده آفریدیم و این که شما به سوی ما باز نمی گردید؟»

در آیه دیگر نیز سخن از حکیمانه بودن آفرینش آسمان ها و زمین و موجودات میان آن هاست: «وَما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَالأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ»؛(۳) «و آسمان ها و زمین و آنچه را میان آن دو است به بازی نیافریدیم».

تبیین برهان علّت غایی

حکمـا و فلاسـفه الهی در حکمت متعـالیه می گوینـد: در قوس صـعود از هیولی تـا وجود محض هر مرتبه عالی، غایت و ثمره برای مرتبه دانی و پایین تر است. و به عبارت دیگر: در اجزاء قوس صـعود جزء متقـدّم مقـدمه برای جزء متأخّر است و هر جزء متأخّر نیز ثمره برای جزء متقدّم می باشد.(۴)

۱- ۴۷. رجوع شود به اسفار، ج ۲، میحث علّت غایی، منظومه، مقصد ۷ مبحث علّت و معلول.

۲- ۴۸. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۳- ۴۹. سوره دخان، آیه ۳۸.

۴- ۵۰. رجوع شود به بحث علت غایی در فلسفه از نهایه الحکمه و دیگر کتب فلسفی.

مثلاً گیاه در قوس نزول مقـدمه است، برای وجود حیوان، و حیوان مقدمه است، برای وجود انسان؛ زیرا انسان اشـرف از حیوان است. ولی در قوس صعود، انسان به منزله ثمره و غایت برای وجود حیوان است، و حیوان نیز به منزله ثمره و نتیجه برای گیاه و گیاه نیز به منزله ثمره برای جماد می باشد.

و نیز در حکمت متعـالیه ثـابت شـده که نتیجه، علّتِ فاعلیت فاعل است. و به عبارت دیگر: علّت غایی مؤخّر در وجود و مقـدّم در تصوّر است و غایت نیز به وجود علمیش مبدأ برای فاعلیّت فاعل است.(۱)

بنـابراین هرگـاه در عـالم خلقت، انسـانی نباشـد خلقت حیوان و وجود او لغو است. و همچنین اگر حیوان موجود نباشـد خلقت گیاه لغو است و همچنین ...

اختلاف در افراد انسان

هر فردی از افراد انسان ولو در صورت با افرادِ دیگر از انسان ها شبیه بوده و همگی از افراد نوع واحدِ منطقی می باشند و لذا بر تمام افراد انسان حیوان ناطق اطلاق می گردد، ولی در واقع و نفس الامر با یکـدیگر اختلاف دارنـد. و لذا در روایات اسـلامی می خوانیم که پیامبرصـلی الله علیه وآله فرمود: «انّ الانسـان معـادن کمعادن الـذهب و الفضه»؛(۲) «جوهر انسان بهماننـد طلا و نقره با یکدیگر متفاوتند».

بنا بر این نسـبت انسان کامل به بقیه افراد انسان بهماننـد نسـبت انسان است به افراد حیوان. و همان طوری که در قوس صـعود، انسان ثمره وجود

---

۱ – ۵۱. رجوع شود به بحث علت و معلول، فصـل ارتبـاط علت فـاعلی بـا علت غـایی از کتـاب نهایه الحکمه و شـرح منظومه و دیگر کتب فلسفی.

۲– ۵۲. بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۶۵، حدیث ۵۱، باب ۴۲.

حیوان است، و حیوان نیز ثمره وجود گیاه، و گیاه نیز ثمره وجود جماد، همچنین است نسبت به افراد انسان، زیرا انسان درختی است که میوه آن وجود انسان کامل است، و او کسی نیست جز وجود حضرت حجّت (عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف). و همان طور که خلقت درخت برای میوه دادن است نه به عکس همچنین هدف از خلقت افراد انسان همان انسان کامل است نه به عکس.

علت غایی، وجود خاتم الانبیاء

بنابر آنچه گفتیم خلقت انسان تکویناً برای انسان کامل اعمّ از انبیا و اوصیاء است، نه آن که انسان کامل برای خلقت تکوینی انسان باشد؛ زیرا انبیاعلیهم السلام ثمره درخت انسانیّت اند و درخت برای ثمره کاشته می شود نه بر عکس. لذا معقول نیست که انسان فدای حیوان شود، بلکه حیوان را برای انسان ذبح می کنند؛ زیرا انسان به منزله ثمره، و حیوان به منزله درخت است. همچنین معقول نیست فدا شدن حیوان برای گیاه، بلکه گیاه را برای خوردن حیوان آماده می کنند و این همان چیزی است که از او فدا شدن اخسّ و پست تر برای اشرف می نامند.

این مطلب به عینه برای تمام افراد انسان و حجّت های الهی جاری است؛ زیرا آن ها - طبق این برهان عقلی - تکویناً برای ما خلق نشده اند بلکه ما برای آنان خلق شده ایم، زیرا انسان کامل که همان حجّت خدا در روی زمین است ثمره درخت انسانیّت بوده و انسان نیز برای خلقت تکوینی او خلق شده است.

و لذا در روایات می خوانیم: «لو بقیت الارض بغیر امام لساخت»؛(۱) «اگر زمین بدون امام شود هرآینه دگرگون خواهدشد»

پس پیامبر اسلام محمّدصلی الله علیه وآله اگرچه از اولاد آدم و ذریّه اوست ولی در واقع حضرت آدم علیه السلام برای او خلق شده نه به عکس؛ زیرا حضرت خاتم در قوس صعود اشرف و افضل از حضرت آدم علیه السلام است. و به تعبیر دیگر حضرت خاتم الانبیاء محمدصلی الله علیه وآله به منزله ذی المقدمه و ثمره، و حضرت آدم علیه السلام به منزله مقدمه و درختی است برای حضرت خاتم صلی الله علیه وآله.

لازم به تذکّر است که بدانیم این بیان منافاتی با این که گفته می شود که انبیا برای هدایت بشر مبعوث شده اند ندارد؛ زیرا بعثت انبیا برای هدایت بشر صرفاً به جهت تربیت بشر است.

خلاصه برهان این شد که انسان کامل که از او تعبیر به حجّت خدا بر خلق می شود چون علّت غایی وجود انسان بوده و حیوان نیز علّت غایی وجود گیاه، و گیاه نیز علّت غایی وجود جماد است، پس تا مادامی که جماد و گیاه و حیوان و افراد انسان موجود است کشف می شود از طریق برهان انّی که باید انسان کامل نیز در خارج موجود باشد.

ضرورت وجود حجّت در عالم مادّی

حجّت خدا باید در عالم مادّی موجود باشد؛ به جهت این که انسان موجودی مادّی است لذا تناسبی با موجود مجرّد ندارد و نمی تواند با او ارتباط

۱- ۵۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، حدیث ۱۰، بصائر الدرجات، ص ۴۸۸، حدیث ۲، باب ۱۲، غیبت نعمانی، ص ۱۳۸، باب ۸، حدیث ۸، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱.

حاصل نموده و از او استفاده نماید؛ زیرا بین مفید و مستفید باید تناسب و سنخیّت در عالم امکان باشد در حالی که بین موجود مادّی محض و موجود مجرّد محض هیـچ نوع تناسب و سـنخیّتی نیست. از این بیان نتیجه می گیریم که حجّت خدا باید در زیّ مـادّی و جسم باشـد تـا برای عموم بشـر قابـل اسـتفاده باشـد. لـذا در قرآن کریـم می خوانیم: که خداونـد در جواب کسانی که درخواست فرشـته نموده اند فرمود: «وَلَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا وَ لَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ مایَلْبِسوُنَ»؛(۱) «و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم حتماً وی را به صورت مردی در می آوردیم و امر او را همچنان بر آنان مشتبه میساختیم».

آیت اللّه حسن زاده آملی در این رابطه می فرماید: «عالم کارخانه عظیم انسان سازی است که اگر این چنین انسان؛ یعنی انسان بالفعـل که از آن تعبیر بر انسـان کامـل می شود تولیـد نکنـد عبث در خلقت لازم می آیـد، امّـا خلقت سایر مکنونات به طفیل اوست.

تو اصل وجود آمدی از نخست

دگر هرچه باشد همه فرع توست.

شیـخ رئیس در «مبـدأ و معاد» کلامی را به کمال در این مطلب سامی است: «کمال العالم الکونی ان یحـدث منه انسان، و سائر الحیوانـات و النباتات یحـدث امّا لأجله، و امّا لئلاتضـیع الماده، کما انّ البناء یسـتعمل الخشب فی غرضه، فمافضل لایضـیعه، بل یتخـذه قیسـاً و خلالاً و غیرذلک. و غایه کمال الانسان أن یحصل لقوّته النظریّه العقل المسـتفاد، و لقوّته العملیّه العـداله، و هیهنا یتختم الشرف فی عالم المواد»؛(۲) «حاصل این که مقصود از خلقت

۱- ۵۴. سوره انعام، آیه ۹.

۲- ۵۵. نهج الولایه، ص ۲۲ - ۲۳.

منحصـر در انسـان کامـل است، و خلقت سـایر اکوان از جمـادات و نباتـات و حیوانـات از جهت احتیاج به ایشان در معیشت و انتفـاع به آن هـا در خـدمت است و تـا آن که مواد ضـایع و مهمـل نگردد صاف و زبـده مواد خلقت انسان گردیـده است؛ چه حکمت الهیه و رحمت ربـانیه اقتضـا می کنـد که هیـچ حقّی از حقـوق فـوت نشـود،بلکه هر مخلـوقی به قـدر اسـتعداد خود به سعـادت برسـد. پس مبنـای قویم حکیم، انسـان کامـل غایت عالم کونی است، و نشأه عنصـری هیـچ گاه از چنین انسانی خالی نیست فافهم».

ص:۵۲

۵ – برهان واسطه در فیض

۵ – برهان واسطه در فیض

مسأله فیض و وساطت در آن از زمان های گذشته مورد بحث و نظر بوده است. این بحث در فلسفه ماقبل از اسلام خصوصاً فلسفه افلاطونی از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و همچنین نزد فلاسفه اسلامی امثال فارابی و میرداماد و دیگران نیز مطرح بوده است.

در عرفان اسلامی خصوصاً عرفان نظری این بحث به چشم می خورد. از میان عرفای اسلامی محیی الدین را می نگریم که او معتقد به فیض اقدس و فیض مقدس است؛ زیرا او می گوید: وجودی که حقیقتی ازلی و واحد است دو نوع تجلّی دارد:

۱ – تجلّی ای که به موجب آن اعیان موجودات در عالم غیب ثابتند که از آن تعبیر به «اعیان ثابته» می کند.

۲ – تجلّی ای که به سبب آن اعیان ثابته در عالم حسّ ظهور و بروز پیدا می کند. بر تجلّی اوّل اطلاق عنوان (فیض اقدس) و بر تجلّی دوم اطلاق عنوان (فیض مقدس) می کند.

آیت اللّه حسن زاده آملی در این رابطه می فرماید: «فیض الهی منقسم به اقدس و مقدّس است و مقدس مترتّب بر اقدس است، چه اقدس عبارت از تجلّی حبّی ذاتی موجب وجود اشیاء و استعدادهای آن ها در حضرت علمیه است، چنان که خود فرمود: «کنت کنزاً مخفیّاً فأحببت أن أعرف».

و فیض مقدس عبارت از تجلیات اسمائیه است که موجب ظهور آنچه را که استعدادات اعیان ثابته در خارج اقتضا دارد می باشد.

ص:۵۳

و به بیان دیگر: به فیض اقدس اعیان ثابته و استعدادات اصلیه آن ها حضرت علمیه حاصل می شود، و به فیض مقدس آنچه را که آن اعیان ثابته با لوازم و توابع شان در خارج اقتضا می کنـد حاصل می گردد، لـذا در وجه تسـمیه فیض به اقـدس گفته اند که اقـدس است از این که فیض غیر مفیض باشـد و یا اقدس از شوائب کثرت اسـمائیه و نقائص حقایق امکانیه است، به خلاف فیض مقدس».(۱)

فیض الهی - به شکل عام - به دو قسم تقسیم می شود:

۱- فیض خلق و تکوین.

۲- فیض هدایت و تشریع

هدف ما در این بحث به اختصار پیرامون واسطه در فیض به هردو قسم است. لذا بحث را به دو قسم تقسیم می نماییم:

۱ - وساطت در فیض تکوین

۲ - وساطت در فیض تشریع.

الف - واسطه در فیض تکوین

الف - واسطه در فیض تکوین

فلاسفه برای عالم چهار مرحله ذکر کرده اند:

۱ - عالم ربوبی.

۲ - عالم عقل

۳ - عالم مثال.

۴ - عالم طبیعت.

۱- ۵۶. نهج الولایه، ص ۲۱ - ۲۲.

عالم طبیعت عالمی است که موجودات آن تمام آثار جسم از قبیل: رنگ و شکل و ابعاد سه گانه طول و عرض و عمق را دارا است.

عالم مثال: عالمی است که موجودات آن بعضی از آثار جسم از قبیل: رنگ و شکل (صورت) را دارا می باشند.

عالم عقل: که مجرّد بوده و فاقد هرگونه آثار جسمانی است.(۱)

فلاسفه قائل به عقول ده گانه هستند که خداوند علت فاعلی و قریب عقل اوّل است. و عقل دوم معلول عقل اوّل و همچنین ... و در نهایت، عقل دهم علت فاعلی برای عالم مثال است، و عالم مثال نیز علت است برای عالم طبیعت و مادّه؛ زیرا عالم، عالم اسباب و مسبّبات است و خداوند این نظام را بر اساس یک سری اسباب و مسببات ایجاد نموده است.

پرسش: اگر کسی سؤال کند که چرا خداوند مستقیماً و بدون سبب و واسطه عالم طبیعت را ایجاد نکرده است؟

پاسخ: در جواب می گوییم: به جهت این که بین عالم ربوبی و عالم مادّه سنخیّت وجود ندارد؛ لذا خداوند عقل اوّل را آفرید که سنخیّت با عالم ربوبی دارد و همچنین ... و عقل دهم را علت برای عالم مثال قرار داد تا سنخیّت بین علت و معلول حفظ گردد.

از میان موجودات عالم مادّه تنها انسان است که سنخیّت با عالم مثال را داراست نه موجودات دیگر عالم مادّه، زیرا سنخیّت تنها بین این دو موجود است. و برای ایجاد سنخیّت کامل احتیاج به انسان کامل است؛ زیرا او واسطه فیض بر مجموعه انسان های دیگر است.

ص:۵۵

۱- ۵۷. رجوع شود به نهایه الحکمه، فصل عوالم وجودی، اسفار، ج ۷، بحث فعل الهی.

افاضه فیض الهی با واسطه

نزد عرفا بحث است که آیا افاضه بر موجودات بدون واسطه انجام می پذیرد یا این که بدون واسطه امکان ندارد؟

حقّ این است که فیض الهی به موجودات بدون واسطه انجام نمی پذیرد به جهت لزوم سنخیّت بین علّت و معلول و مفیض و مُفاض علیه، و واسطه فیض نیز فیض است بلکه حقیقت و جوهر فیض است. و حقیقت ولایت مطلقه، هم فیض الهی است و هم واسطه رسیدن فیض خدا به موجودات دیگر است. نفس ولیّ خدا ظرف مشیّت خدا و مبدأ جریان فیض الهی است.

به عبارت دیگر: عالم، عالم اسباب و مسبّبات است و وجود ولیّ خدا علّت فیض خداست بر سایر موجودات.

شیخ فلاسفه اسلام ابوعلی سینا در کتاب «الشفاء» در فصلی که راجع به امام و خلیفه دارد و مقامات و مراتب باطنی و اخلاقی و علمی انسان کامل را گزارش می دهد، می گوید: «.. ومن فاز مع ذلک بالخواصّ النبویّه کاد یصیر ربّاً انسانیاً ... و کاد أن تُفوّض الیه امور عباداللَّه ... و هو سلطان العالم الارضی و خلیفهاللَّه فیه»؛(۱) «و هر کس علاوه بر آنچه امام و خلیفه گفته شد دارای خواصّ پیامبری باشد چنین کسی ربّ النوع انسان تواند بود ... و امور بندگان خدا به دست او سپرده تواند شد. و اوست فرمانروای جهان خاکی و هم او خلیفهاللَّه است در زمین».

روشن است که مقصود از «العالم الارضی» جمیع کائنات ارضی است که

ص:۵۶

۱- ۵۸. الشفاء، پایان الهیّات.

تحت استیلای ولایتی امام است. چنان که از تعبیر «ربّیاً انسانیّاً» نیز استفاده می شود که مقصود، صاحب تأثیر بودن است در تربیت صورت نوعیه. و تعبیر «تفوّض الیه امور عباد اللّه» هم شامل ولایت تکوینی می شود و هم ولایت تشریعی.

فیلسوف میرداماد حسینی نیز حقیقت یاد شده را با تأیید و تأکید در «القبسات» نقل کرده است.(۱)

و از این بیانات حدیث معروف به حدیث «لولاک لما خلقت الأفلاک و لولا علیّ لما خلقتک و لولا فاطمه لما خلقتکما»؛ «اگر تو ای پیامبر نبودی افلاک را خلق نکرده بودم و اگر علی نبود تو را خلق نکرده بودم و اگر فاطمه نمی بود شما دو نفر را نیافریده بودم». روشن می شود؛ زیرا همان طور که در روایت آمده پیامبرصلی الله علیه وآله همان عقل اوّل است و علی بن ابی طالب علیه السلام که سنبل مقام امامت و یازده امام دیگر است و امامان دیگر اگر این ها نمی بودند خلقت پیامبر لغو بود؛ زیرا این انسان ها از همه جهت کامل و سبب فیض الهی بر عالم مادّه و افلاک اند. و حضرت زهراعلیها السلام نیز مرج البحرین و حلقه وصل بین عالم عقل و نبوّت با عالم امامت و انسان کامل است. و لذا اگر حضرت زهرا نمی بود خلقت پیامبرصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام نبود. و این مطلب در فیض تکوین و تشریع هردو جاری است.

در زیارت جامعه می خوانیم: «وبکم ینزّل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الّا باذنه»؛ «و به وسیله شما (اهل بیت،) فرو فرستد باران را، و به وسیله شما نگه دارد آسمان را که بر زمین نیفتد جز به اذن خداوند.»

۱- ۵۹. کتاب القبسات، ص ۳۹۷.

مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی در کتاب «لقاءاللّه» می فرماید: «در اخبار معتبره وارد شده که فرموده اند: «نحن الاسماء الحسنی». و مراد از این اسماء قطعاً اسم لفظی نیست بلکه اسم عینی خواهدبود چنان که از اخبار معلوم می شود خداوند اسماء عینیّه غیر لفظیه دارد که با آن ها در عالم کارها می کند. و خداوند جلّ جلاله با آن اسماء در عوالم تجلّی می کند و تأثیراتی در عالم واقع می گذارد، بلکه وجود همه عالم از تجلیّات اسماء الهیه است، چنانچه در ادعیه ائمه معصومین خیلی وارد شده است: «وباسمک الّذی تجلّیت به علی فلان و علی فلان ... و بإسمک الّذی خلقت به السموات و الارض» و در دعای کمیل است: «وبأسمائک الّتی ملئت أرکان کلّ شیی ء».(۱)

و نیز می بینیم که حضرت آدم علیه السلام به واسطه متوسّل شده و به حقّ اولیایش از خداوند تقاضای قبولی توبه خود را دارد. قرآن کریم می گوید: «فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیْهِ»؛(۲) «پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرش توبه او گردید». و کلماتی که حضرت آدم به آن ها متوسّل شد همان ذوات مقدسه چهارده معصوم یا پنج تن آل عبا است.

سیوطی در «درالمنثور» از ابن عباس نقل می کند که فرمود: از رسول خداصلی الله علیه وآله سؤال نمودم از کلماتی که حضرت آدم علیه السلام از پروردگارش تلقی نمود، و خداوند نیز توبه او را قبول کرد آن کلمات چه بوده است؟ پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: خدا را به حقّ محمّد و علیّ و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام قسم داد تا توبه او را بپذیرد. و توبه او پذیرفته شد.(۳)

۱- ۶۰. رساله لقاءاللّه، ص ۱۰ - ۱۱.

۲- ۶۱. سوره بقره، آیه ۳۷.

۳- ۶۲. درّالمنثور، ج ۱، ص ۶۰، مناقب ابن المغازلی شافعی، ص ۶۳، حدیث ۸۹، ینابیع الموده، ج ۲، ص ۶۳.

ب – واسطه در فیض تشریع

همان طوری که فیض خلق و تکوین احتیاج به واسطه دارد فیض هدایت و تشریع نیز محتاج به واسطه است؛ زیرا خود هدایت و تشریع فیض عظیم است و این فیض نیز احتیاج به واسطه ای دارد که اهلیّت قبول این فیض را داشته باشد و آن نیست مگر نفوس قابلی که صلاحیت برای پذیرش وحی و هدایت آیات الهی و تبلیغ و تعلیم آن به بشر را دارا باشد؛ زیرا انسان به تنهایی قدرت و استطاعت درک معارف الهی بدون واسطه تعالیم آسمانی را ندارد، به جهت این که عقل تنها چراغ راه است، در صورتی که راه به او نشان داده شود انسان را به سرمنزل مقصود می رساند، ولی عقل به تنهایی نمی تواند راه اصیل را کشف نماید. و اگر نیز قدرت بر کشف راه را داشته باشد ممکن نیست که ضمانت بر استقامت در راه را به انسان بدهد.

و لذا است که عقل احتیاج به امداد غیبی و توجیه دارد، همان گونه که چراغ دائماً احتیاج به روغن یا نفت دارد تا بتواند پرتوافکنی نماید. این واسطه تشریع در شخص رسول اکرم صلی الله علیه وآله به عنوان مرتبه کامل ولایت و رسالت متبلور شد و بعد از او در ائمه اطهارعلیهم السلام تبلور یافت.

ص:۵۹

۶ – برهان امکان اشرف

۶ – برهان امکان اشرف

حکما قاعده ای دارند به نام قاعده امکان اشرف که در ابتدا به توسط اشراقیین تأسیس گشت، و لکن بعد از برهه ای از زمان این قاعده به دست مشائین رسید و با اقامه دلیل برهانی شد.

در حقیقت این قاعده را همان طوری که صدرالمتألهین شیرازی می گوید باید قاعده ممکن اشرف نامید؛ زیرا اشرفیّت و اخسیّت عارض بر ممکن و از حالات ممکن است نه امکان.

خلاصه این برهان از این قرار است که وجود و حیات و علم و قدرت و رحمت و سایر کمالات از مبدأ فیّاض به موجود اخسّ نمی رسد مگر این که در مرتبه سابق به موجود اشرف رسیده باشد. مثلاً چراغی که نزد ما روشن است ابتدا مکانی که نزدیک اوست از نور او استفاده می نماید و بعد مکانی که دورتر است و همینطور تا هرجا که نور چراغ به آنجا برسد. و محال است که نور چراغ به مکان متأخّر برسد قبل از آن که مکان متقدم را روشن نموده باشد زیرا این عمل طفره است که در فلسفه بطلان آن به اثبات رسیده است.

این مسأله در امور ظاهری و حسّی، روشن و واضح است. و امّا در امور غیر حسّی از قبیل وجود و حیات و علم و قدرت و تمام کمالات غیر متناهی که از ذات اقدس الهی تجلّی نموده و بر ماهیات ممکنه گسترش می یابد در ابتدای امر از این کمالات، ماهیّاتی بهره می برند که در رتبه اشرف و اقدم از سایر ماهیّات باشند و بعد از آن ماهیّاتی که از حیث رتبه پایین ترند ...

علّامه طباطبایی در این رابطه می فرماید: «معنی و مفهوم قاعده اشرف آن

است که ممکن اشرف بایـد در مراتب وجود اقدم و بیشتر باشد از ممکن اخس، لذا باید ممکنی که اشـرف از اوست باید قبل از او موجود باشـد. این قاعـده مورد توجه جمعی از حکمـا واقع شـده و تعـدادی از مسائـل عقلی و حکمی را نیز بر آن اسـتوار نموده اند.

ملاصدرا بر این قاعده این چنین استدلال می کند که اگر ممکن اخس از طرف خداوند متعال موجود شده است باید قبل از او ممکن اشرف موجود شده باشد، و الّا اگر جایز می بود که همزمان با ممکن اشرف ممکن اخس موجود باشد لازم می آید که دو چیز در یک مرتبه برای یک ذات از یک جهت از واجب لذاته صادر شود و حال آن که این امر محال است. و اگر بگویید که جایز است که موجود اشـرف بعد از موجود اخس و به واسـطه موجود شود لازم می آید که معلول، اشـرف از علّت بوده و اقدم از علت نیز باشد که این امر نیز محال است ...

آن گاه ایشان می فرماید: ممکن است که بر این امر اسـتدلالی واضحتر از این نمود، و آن این که شرافت و خسّتی که ذکر شد هر دو وصف وجودنـد که مرجع شان به شدّت و ضـعف به حسب مرتبه وجود است، پس بازگشت این دو به علیّت و معلولیّت است، و بازگشت علیّت و معلولیّت نیز به این است که یک شـیی ء که همان علت است موجودی است مستقل فی نفسه و شیی ء دیگری که همـان معلول است موجودی است رابطی و قـائم به غیرو موجود فی غیره. پس هر مرتبه ای از مراتب وجود متقوّم به مافوق خود و قائم به او بوده و اخسّ از اوست، و از طرفی نیز مقوّم مادون خود و مسـتقل به نسـبت به او و اشـرف از اوست. لذا اگر دو ممکن فرض شود که یکی از حیث وجود اشرف از دیگری

است و دیگری اخسّ، واجب است که موجود اشـرف قبل از موجود اخسّ وجود یابد، و الاّ لازم می آید که موجود اخسّ فی نفسه مستقل بوده و هیـچ ارتباط و تقوّمی به موجود اشـرف نداشـته باشد در حالی که ثابت نمودیم که موجود اخسّ ارتباط و تقوّم وجودی به موجود اشرف دارد و این خلف فرض است.(۱)

انسان، موجود اشرف

انسان، اشـرف مخلوقات است؛ به جهت این که او اشرف از حیوان است؛ زیرا حیوان قوّه عاقله و تکامل ندارد به خلاف انسان، و حیوان اشـرف از گیـاه است، زیرا گیاه حواس پنجگانه ظاهری و قوای باطنی نـدارد به خلاف حیوان که دربرگیرنـده حواسّ ظـاهری و قوای باطنی است. و گیاه اشـرف از جماد است؛ زیرا گیاه قـدرت نموّ دارد بر خلاف جماد. و به حکم قاعـده امکان اشرف محال است وجود از مبدأ فیاض به جماد برسد قبل از آن که در رتبه سابق به گیاه رسیده باشد، و همچنین به گیاه برسد قبل از آن که در رتبه سابق به حیوان رسیده باشد، و همچنین به حیوان برسد قبل از آن که در رتبه سابق به انسان رسیده باشد، و همچنین محال است که وجود و حیات و علم و قدرت و جمال و جلال و ... از مبدأ فیّاض به افراد انسان برسد قبل از آن که این کمالات به انسان کاملی که حجت خداوند بر زمین است رسیده باشد.

بنابراین قاعـده تا مادامی که فردی از افراد بشـر در خارج موجود است بایـد فردی دیگر به نام انسان کامل و حجّت خداوند در کنار بشر روی زمین موجود باشد تا زمین خالی از حجّت نگردد. و پر واضح است که آنچه وجودش از

۱- ۶۳. نهایه الحکمه، ص ۳۱۹ - ۳۲۰.

حجت خـدا ضـروری است وجود مادّی است نه وجود تجرّدی او، زیرا غرض و هـدف و مقصود از حجّت خـدا به وجود مادّی حاصـل می شود نه به وجود تجرّدی. و به همین جهت است که در اخبار می خوانیم که هیـچ گاه زمین از حجّت خالی نبوده و نخواهد بود.

کلینی به سـندش از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «الحجه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق»؛(۱) «حجّت قبل از خلق و با خلق و بعد از خلق خواهد بود».

و نیز به سـندش از امام باقرعلیه السلام نقل می کند که فرمود: «لو انّ الامام رفع من الأرض ساعه لماجت بأهلها کمایموج البحر بأهله»؛(۲) «اگر امـام سـاعتی از روی زمین مرتفع شود زمین بـا اهلش دگرگون شـده همـان گونه که دریا با اهلش زیرورو می شود».

و نیز به سـندش از ابی حمزه ثمـالی نقـل می کنـد که از امـام صـادق علیه السـلام سؤال کردم: «أتبقی الأرض بغیر امام؟»؛ «آیا زمین بـدون امام باقی می مانـد؟» حضـرت فرمود: «لو بقیت الأرض بغیر امام لساخت»؛(۳) «اگر زمین بـدون امام شود دگرگون خواهد شد».

۱- ۶۴. کافی، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۴.

۲- ۶۵. کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۲.

۳- ۶۶. کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱۰؛ بصائر الدرجات، ص ۴۸۸، باب ۱۲، ح ۲، غیبت نعمانی، ص ۱۳۸، باب ۸، ح ۸، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱، باب ۲۱، ح ۱، غیبت طوسی، ص ۱۳۲.

و نیز به سندش از ابن طیّار نقل می کند که گفت: شنیدم از امام صادق علیه السلام که فرمود: «لو لم یبق فی الارض الّا اثنان لکان احدهما الحجّه»؛(۱) «اگر در روی زمین غیر از دو نفر نباشد هرآینه یکی از آن دو نفر امام خواهدبود».

سلیمان جعفری می گوید: «سألت ابالحسن الرضاعلیه السلام قلت: تخلو الارض من حجّه اللّه (للّه)؟ قال: «لو خلت الأرض طرفه عین من حجّه لساخت بأهلها»؛(۲) «سؤال نمودم از امام رضاعلیه السلام که آیا زمین از حجّت خدا خالی می ماند؟ حضرت فرمود: اگر زمین یک چشم به هم زدن از حجّت خالی بماند با اهلش زیرورو می شود».

ص:۶۴

۱- ۶۷. کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱.

۲- ۶۸. بصائر الدرجات، ص ۴۸۹، باب ۱۲، حدیث ۸، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، حدیث ۱۱، و ...

۷- برهان عنایت

۷- برهان عنایت

یکی از براهینی که بر وجود امام زمان علیه السلام استدلال می شود برهان «عنایت» است، یعنی عنایت خداوند تبارک و تعالی نسبت به تکوین و تشریع.

عنایت در لغت و اصطلاح

«عنایت» در لغت به معنای اراده و قصد آمده است و در اصطلاح برای آن تعریفات گوناگونی بیان شده است:

عنایت در مورد انسان به معنای اعتنا داشتن، کوشش کردن، همت گماردن به این که کار به بهترین وجه انجام گیرد تفسیر شده است، به حیثی که هیچ نقطه ای از نقاط آن و لو بسیار اندک و جزئی از هیچ جهت مبهم باقی نمی ماند و به فراموشی سپرده نمی شود. مثل عنایت معمار به تمام ساختمان حتی شیب گوشه حیاط منزل.

و عنایت در مورد خداوند متعال به معانی گوناگون تفسیر شده است:

شیخ اشراق می گوید: «عنایت، احاطه حق تعالی به چگونگی نظام کلّ و به آنچه که تمام این مجموعه بر آن است می باشد ... ».(۱)

فخر رازی می نویسد: «عنایت، یعنی علم خداوند به این که اشیاء به چه حالتی باشند تا بر بهترین و کاملترین وجه واقع شوند».(۲)

۱- ۶۹. اللمحات، سهروردی، ص ۱۶۶.

۲- ۷۰. المباحث المشرقیه، ج ۲، ص ۵۱۶.

فرق عنایت خداوند حکیم با عنایت انسان

انسان در عنایت به کار خود می تواند احتیاجات خود را مرتفع و نقایص خود را تکمیل نماید، ولی خداوند سبحان واجب الوجود است از تمام جهات و مستجمع جمیع کمالات، و جهان امکان، عنایت اوست، و لذا عنایت خداوند متعال به معنای دیگر است.

عنایت خداوند در علم و قدرت

حکمای اسلامی عنایت را به دو نوع تقسیم کرده اند:

۱ - عنایت در علم که به آن علم عنائی می گویند.

۲ - عنایت در فعل که به معنای اتقان و محکم نمودن آن کار است.

- علم عنائی خداوند آن است که خداوند متعال به غایت فعل و نتیجه کارش عالم است و همین علم به نظام هستی موجب صدور آن ها از خدای متعال شده است.

این اصطلاح را پیروان حکمت مشّاء مانند ابوعلی سینا مطرح ساخته اند. اینان قائلند به این که مجرّد علم حقّ تعالی به آفرینش در خلقت آن ها کافی است و به قصد و انگیزه ای زائد بر ذات نیازی نیست.

- بخش دوم عنایت خداوند متعال عبارت است از قدرت او در خلقت اشیاء و تنظیم این جهان مورد بحث ماست.

و به عبارت دیگر: مراد به عنایت در فعل آن است که نظام تکوین در کمال حسن و اتقان و جمال و زیبایی آفریده شده است و همان گونه که نظام تکوین بهترین و کامل ترین نظامی است که می توان تصور نمود، نظام تشریع و تربیت انسان ها نیز بهترین نظام متصوّر است.

ص:۶۶

می توان گفت که عنایت خداوند به نظام تشریع بیشتر از عنایت او نسبت به نظام تکوین است زیرا همه تشریعات و تکوینات برای استکمال انسان است. و بنابراین نظام تکوین مقدمه تربیت انسان هاست و امروز بزرگ ترین معلم مدرسه خداشناسی و انسانیّت حضرت حجه بن الحسن المهدی علیه السلام است. و نیز می دانیم که اگر معلّم وجود نداشته باشد فلسفه وجود کلاس و مدرسه لغو و بی معناست.

عنایت خداوند حکیم به آفرینش

خداوند حکیم نظام آفرینش را با اتقان و زیبایی کامل آفریده است و همان طور که به نظام تکوین عنایت فرموده است،به نظام تشریع و تربیت آدمیان نیز عنایت ویژه ای دارد. به عبارت دیگر می توان گفت: نظام تکوین مقدمه ای است برای نظام تشریع و شریعت و رشد و تربیت انسان ها، و برای این که آنان به هدف و غرض حکیمانه ای که از آفرینش ایشان منظور بوده اند برسند. خداوند حکیم تمام امکانات و وسایل لازم را آماده فرموده است.

نظام تکوین

اگر از باب مثال ساختمان بدن را با ساختمان خانه مقایسه کنیم می بینیم که معمار خانه سعی کرده تمام پیش بینی های لازم را به کار برد تا در مقابل حوادث طبیعی ایستادگی کند.

معمار این جهان نیز در حدّ کمال و بدون هیچ نقصی در بخشش و عطای تمام وسایل حیاتی مضایقه نکرده و هرآنچه را برای ادامه زندگی و رسیدن به کمال انسان نیاز بوده به ما عنایت نموده است.

ص:۶۷

یکی از اصول مهمّ ساختمان بدن ما این است که اکثر اعضای بدن ما جفت آفریده شده است ...

خلاصه این که بشر به روشنی دریافته است که سراسر جهان مملوّ از قانون و نظم و هماهنگی و پیوستگی علّت ها و سبب ها است و همه به سوی یک هدف معیّن حرکت می کنند، و آنچه در کاربری تکامل و فعالیت آن ها لازم است با کمال وجود و سخاوت به آن ها داده شده است.

این همه بیانگر آن است که خداوند حکیم نسبت به فعل خود اهتمام کامل دارد. وقتی همه چیز در همان جهت که باید به طور تکوینی هدایت شوند، از جانب حق تعالی رهبری می شوند آیا بی انصافی نیست که اشرف مخلوقات یعنی انسان بدون هادی و سرپرست رها شده و به حال خود بدانیم؟

آری، همچنان که همه موجودات به سوی هدف معیّن و حکیمانه ای تحت تدبیر خدای سبحان حرکت می کنند، انسان نیز با هدایت و سرپرستی و زعامت حجّت حقّ تعالی راه کمال را می پیماید. و نظام جامعه بدون رهبری عادل و امامی معصوم به دور از هرگونه لغزش و خطا متزلزل است.

تقریر برهان عنایت

تقریر برهان عنایت

برهان «عنایت» بر وجود امام زمان علیه السلام را با دو تقریر می توان بیان کرد:

تقریر اول

آفرینش هستی بهترین و نیکوترین نظام ممکن است. لازمه این گفتار، لزوم وجود امام در آفرینش است، وگرنه نظام، احسن نخواهدبود. لذا به همان دلیل و برهانی که تکلیف و بعثت ضرورت دارد. وجود مستمر امام نیز ضرورت دارد.

تقریر دوم

خداونـد که برای کمـال یـابی هر موجودی که در این عالم رنگ هستی می گیرد همه نوع ابزار ضـروری و غیرضـروری را در اختیـارش قرار داده تـا به کمـال برسـد، چگونه ممکن است انسـانی که در دامان همین طبیعت است از این قانون اسـتثنا شود و ارتقای معنوی او نادیده گرفته شود.

ص:۶۹

۸ – برهان تجلّی اعظم

یکی دیگر از ادلّه ای که می توان بر ضرورت وجود امام معصوم استدلال کرد برهان تجلّی اتمّ است به این بیان:

الف – تجلّیات که همان ظهورات است در لسان قرآن مجید و روایات اهل بیت عصمت در حقیقت مرتبه نازله قرآن و به مثابت بدن آن و قرآن اصل و روح آن هاست از آن ها یاد شده است آنجا که می فرماید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ».(۱)

ب – این تجلیّات و ظهورات انفطار موجودات از ذات واجب تعالی و اشتقاق این کلمات وجودیه از مصدر شان که وجود واجب است می باشد، و همگی قائم به اویند به نحو قیام فعل به فاعل، و معلول به علّت، و فرع به اصل.

ج – اسمای الهی معرف صفات جمالی و جلالی ذات اقدس حقّ اند، و این اسما به اعتبار جامعیّت، بعضی را بر بعضی دیگر فضل و مزیّت و مرتبت است تا منتهی شود به کلمه مبارکه «اللّه» که اسم اعظم است و کعبه جمیع اسماء.

د – وجود اسم اعظم تجلّی اعظم لازم دارد که همان انسان کامل است که فردی از او شایسته تر نیست. و آن مظهر اتمّ و کعبه کلّ و مظهر اسم اعظم الهی در این زمان خاتم اولیا قائم آل محمّد مهدی موعود حجه بن الحسن العسکری علیه السلام است، و دیگر ابدال و اوتاد و آحاد و افراد غیر کُمّل به فراخور بهره و نصیبشان از تحقّق به اسمای حسنی و صفات علیای الهیه به آن مرکز دائره کمال، قرب معنوی انسانی دارند.

ص:۷۰

۱- ۷۲. سوره رحمن، آیه ۲۹.

۹ - برهان تقابل قطبین

۹ - برهان تقابل قطبین

این برهان را با دو مقدمه می توان بیان کرد:

مقدمه اول

خداونـد متعال تجلیّات جمالی و جلالی دارد، لـذا سُبحات جمالش به عـدد اسـماء جمالش بوده و جلوات جلالش نیز به عـدد اسماء جلالش می باشد پس خداوند در الوهیّت و تجلیّات و صفات، کامل است.

مقدمه دوّم

به مقتضـای تقابل بین قطبین و محاذات بین قطب الوهیت و تجلّی تامّ و قطب عبودیّت و مجلای تامّ و لزوم سـنخیّت بین این دو لازم است که در روی زمین انسان کامل در عبودیت و مجلای الهی موجود باشـد تا لازم نیایـد تجلّی اتمّ بـدون مجلای اتمّ. و این انسان کامل کسـی غیر از حجّت خدا و خلیفه و ولیّ او نیست که در اصـطلاح فلاسـفه اشـراقیین از او به کلمه قدسـیه الهیّه تعبیر شـده، و نزد فلاسـفه مشـائین از او به عقـل عاشـر تعبیر می شود. و اوست که چگونگی خضوع و عبـادت مناسب با شأن و مرتبه خداونـد را می دانـد، و به آن عمـل می کنـد. این چنین شخصـی کسـی نیست مگر امام عصـر حضـرت حجه بن الحسـن العسـکری علیه السـلام که قطب عالم امکان است. و لذا در روایات اسلامی می خوانیم: «انّ الحجه قبل الخلق و مع الخلق و بعد الخلق»؛ «حجّت خدا قبل از خلق و با خلق بوده و بعد از خلق نیز خواهد بود».

ص:۷۱

۱۰ – دلیل عدم تبعیض در فیض

نبوت و امامت یک فیض معنوی است. از نظر کلیمیان با مرگ حضرت موسی این فیض و ارتباط بشر با عالم لاهوت قطع شده است به این معنا که بعد از فوت حضرت موسی علیه السلام وحیی نیست. در جامعه فردی نیست که بین خدا و بشر مستقیماً رابط باشد. در مقابل مسیحیان گفته اند که این فیض تا زمان حضرت مسیح علیه السلام باقی است. البته منظور ما از مسیحیان پروتستان ها هستند؛ چون کاتولیک ها حضرت مسیح را خدا می دانند.

پروتستان ها می گویند: این ارتباط بشر از نظر روحی باقی بوده ولی با به دار آویخته شدن حضرت مسیح علیه السلام قطع شده است. مسلمانان هم می گویند: که این فیض تا وجود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله باقی است. اهل سنت می گویند: این فیض معنوی که در لباس نبوت و امامت بوده با فوت پیامبرصلی الله علیه وآله قطع شد، پس ارتباط بشر با عالم لاهوت –الهی – قطع شد.

حال جای این سؤال مطرح است که مگر این امت از امت های گذشته بدتر است؟ آیا این امت از نظر کمالات از امت های پیشین پایین تر است؟ چرا خداوند متعال چنین فیضی – که همان ارتباط با عالم ربوبی است به توسط امام – به آن ها داده امّا این فیض را به ما نداده است؟

شیعه امامیه این مشکل را حلّ کرده و از این سؤال پاسخ می گوید به این بیان که ارتباط بشر از طریق وحی و نبوت ولو با فوت رسول خداصلی الله علیه وآله قطع شده است ولی فیض الهی از طریق انسان کامل برقرار است که امروزه آن واسطه، وجود نازنین حضرت حجه بن الحسن العسکری علیه السلام می باشد.

ص:۷۲

خلاصه دلیل این که: با وجود سعه فیض الهی چرا این امّت از چنین فیض عظمایی محروم باشد در حالی که از حیث کمالات و قابلیّت ها از امت های پیشین کمتر نیست. هیچ وقت بنی اسرائیل و قوم شعیب و نوح و هود کمالاتی را که الآن این امت دارند نداشتند.

پروفسور هانری کوربن استاد دانشگاه سور بن پاریس می گوید: «به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی بین عالم انسانیّت و خداوند را به طور مداوم حفظ کرده و ولایت را به صورت زنده تا روز قیامت ثابت و مستمر نگه داشته است ... ».(۱)

۱- ۷۳. الشیعه، علامه طباطبایی، ص ۱۵.

۱۱ – دلیل استقراء تام

با استقرایی تام در وضعیّت امت های پیشین پی می بریم که هیچ برهه ای از زمان نبوده مگر آن که شخصی به عنوان حافظ شرع و شریعت و حجت خدا در روی زمین – ولو غایب از مردم – بوده است.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: «آدم علیه السلام هنگام وفاتش بر شیث وصیت نمود ... و همچنین شیث بر فرزندش وصیّت کرد که جانشین او در میان اولادش باشد، آن ها را به تقوای الهی و حسن عبادت امر نماید، و از معاشرت با قابیل لعین و اولاد او اجتناب کند».(۱)

ابن اثیر در کتاب «الکامل» از ابن عباس نقل می کند: «حضرت آدم علیه السلام هنگام وفاتش بر شیث وصیت نمود، و ساعات شب و روز و عبادت در خلوت در هر ساعت از شبانه روز را به او تعلیم داد، و او را نیز از طوفان مطّلع ساخت. و بعد از حضرت آدم علیه السلام ریاست و خلافت به او انتقال یافت. و خداوند بر او پنجاه صحیفه نازل کرد».(۲)

او همچنین می نویسد: شیث نیز بر انوش وصیت نموده و انوش بر فرزندش قینان و قینان نیز بر فرزندش مهلائیل، و مهلائیل بر فرزندش یَرْد، و یرد بر فرزندش ادریس».(۳)

و نیز می نویسد: «ادریس بر فرزندش متوشلخ وصیت نمود و متوشلخ بر فرزندش لمک، و لمک بر فرزندش نوح و نوح بر فرزندش سام وصیت کرد».(۴)

ص:۷۴

۱- ۷۴. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۷.

۲- ۷۵. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۷.

۳- ۷۶. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۴ – ۵۵.

۴- ۷۷. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۲ – ۶۳.

یعقوبی نیز در تاریخ خود می نویسد: «حضرت ابراهیم علیه السلام هنگامی که قصد سفر به مکه را نمود بر فرزندش اسماعیل وصیت نمود که در جوار بیت اللّه الحرام اقامت نموده و مناسک حجّ را بر مردم اقامه نماید، و به او فرمود: خداوند نسل تو را زیاد نموده و در اولاد او برکت و خیر قرار خواهد داد».(۱)

و نیز می نویسد: «هنگامی که وقت وفات اسماعیل رسید به برادرش اسحاق وصیّت نمود، و او نیز به فرزندش یعقوب وصیّت کرد، و همچنین وصیت از شخصی به پسر یا برادرش یا از خانواده اش ادامه پیدا نمود.

و هنگامی که وقت وفات موسی بن عمران علیه السلام رسید خداوند متعال او را وحی نمود که یوشع بن نون را به قبه الرمان برده و آنجا را برای او مقدس گرداند. و او را به عنوان وصیّ و جانشین بعد از خود معیّن نماید.» (۲)

او نیز می نویسد: «این چنین وصیّت ادامه پیدا می کند، سپس داوود وصیت نمود بر فرزندش سلیمان، و در جمله وصیّت هایش می گوید: به وصیّت های پروردگارت که اله توست عمل نما، و مواثیق و عهدهای او را حفظ نما ... ».(۳)

مسعودی در کتاب «اثبات الوصیه» می نویسد: «عیسی علیه السلام وصیّت کرد بر شمعون، و خداوند متعال هنگام وفات شمعون بر او وحی نمود که نور حکمت خدا و تمام میراث های انبیا را نزد یحیی بن زکریا به ودیعت گذارد و نیز خداوند متعال یحیی بن زکریا را امر کرد که امامت را در اولاد شمعون و حواریین از اصحاب حضرت عیسی علیه السلام قرار دهد. و این چنین وصیت استمرار پیدا کرد تا آن که به یحیی بن هوف ختم شد».(۴)

۱- ۷۸. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۸.

۲- ۷۹. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۴۶.

۳- ۸۰. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۷.

۴- ۸۱. اثبات الوصیه، ص ۷۰ - ۷۶.

آنچه ذکر شد شمّه ای از وصیت در امت های پیشین است و با استقراء تام در کتب تاریخ و حدیث به این نتیجه قطعی می رسیم که هیچ گاه زمین خالی از وصیّ و حجّت خدا نبوده است. و لذاست که در احادیث اسلامی می خوانیم: «لاتخلو الارض من قائم للّه بحجّه امّا ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً»؛(۱) «هیچ گاه زمین خالی از حجّتی که قائم برای خداست نمی باشد خواه ظاهر و مشهور باشد و یا خائف و پنهان».

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «لو لم یبق فی الأرض إلّا اثنان لکان احدهما الحجه»؛(۲) «اگر در روی زمین بیش از دو نفر باقی نماند یکی از آن دو امام خواهد بود».

اهل سنت و کسانی که منکر وجود چنین امامی هستند در مقابل این سؤال مانده اند: که چرا انسان در این زمان باید از فیض حجّت خدا محروم باشد در حالی که انسان های در این زمان از پیشینیان کمتر نیستند؟ مسلّماً کمالاتی که الآن در میان بشر وجود دارد هیچ وقت بنی اسرائیل و قوم شعیب و نوح و هود نداشته اند. ما می گوییم: این مقامی که در امت اسلامی هست باقی است لکن نه در لباس نبوّت و رسالت، بلکه در لباس امامت.

به عبارت دیگر: وجود حجّت خدا در روی زمین فیضی است که در میان امت های پیشین بوده است پس چرا در میان این امت نباشد؟ آیا ما نالایقیم؟ یا خداوند لطفش را قطع نموده است؟ شایستگی ما اگر بیشتر نباشد کمتر

۱- ۸۲. نهج البلاغه، عبده، ج ۳، ص ۱۸۶، کلمات قصار، شماره ۱۴۷.

۲- ۸۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱.

نیست. لطف خداونـد نیز عمیم و دائمی است پس با لطف خـدا هم سازگاری نـدارد، در نتیجه باید معتقد به وجود امامی برای این امت نیز باشیم.

شیـخ صـدوق در «کمـال الـدین» به سـندش از صـفوان بن یحیی از امـام موسـی بن جعفرعلیه السـلام نقـل می کنـد که فرمود: «مـاترک اللَّه عزّوجـلّ الأرض بغیر امام قطّ منـذ قُبِض آدم علیه السـلام، یُهتـدی به الی اللَّه عزّوجلّ، و هو الحجه علی العباد، من ترکه ضلّ، و من لزمه نجا، حقّاً علی اللَّه عزّوجلّ»؛(۱) «از زمانی که حضرت آدم از دنیا رفت تاکنون هیچ وقت زمین بدون امام نبوده است، امامی که به توسط او مردم به سوی خداونـد هـدایت شونـد و اوست حجّت بر بندگان. هرکه او را رها کند گمراه شده و هرکه ملازم او گردد نجات یافته است. این امر بر خداوند عزّوجلّ ثابت و حقّ است».

تـذکّر این نکته ضـروری است که اگر این اسـتقراء را با روایات ذکر شده ضـمیمه حکم عقل به لزوم وجود امام معصوم در هر زمان کنیم انسان به قطع به وجود امام می رسد ولو بر فرض که از استقرای ذکر شده قطع حاصل نشود.

ص:۷۷

۱- ۸۴. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۲۰، باب ۲۲، حدیث ۳.

۱۲ – برهان لزوم عقل بالفعل

فارابی در کتاب «آراء أهل المدینه الفاضله» برهانی را اقامه کرده که قابل انطباق بر وجود امام زمان علیه السلام می باشد، و خلاصه آن این است:

«هر عضوی از اعضای مدینه فاضله را صلاحیت آن نیست که ریاست مدینه فاضله را بر عهده گیرد. رئیس مدینه فاضله نمی تواند هر کسی باشد؛ زیرا ریاست به دو چیز است: یکی آن که شخصی از حیث سرشت و طبیعت آماده آن مقام باشد. دیگر آن که ملکه و هیئت ارادی چنان کاری را داشته باشد. چنین انسان، انسان کامل است که بالفعل هم عقل است و هم معقول ... این رئیس هم معلّم است و هم مرشد، و هم مدبّر ... همه مردم بر حسب فطرت به معلم نیازمندند، و هم باید از راه تربیت و تعلیم به مراحلی که برای آن آمادگی دارند برسند ... ».

ایشان برای برپا بودن اجتماع، وجود معلم را که همان امام باشد، ضروری می داند. و این یکی از عقائد شیعه است که باید امام بر اجتماع اشراف کامل داشته باشد.(۱)

این فیلسوف بزرگ امام را «عقل بالفعل» می داند، یعنی انسانی که همه امکانات عقلی، طبعی، و کسبی در وجود او در مرتبه کمال و نهایی به فعلیّت رسیده و دائم الاتصال به عقل فعّال است بلکه خود به گونه ای عقل فعّال است. او چنین شخصی را شایسته آن می داند که در رأس جامعه قرار گیرد، و معلّم و مربّی و رئیس و امام باشد. در نظر او این گونه رئیسی در جامعه به منزله قلب است در بدن انسان.(۲)

ص:۷۸

۱- ۸۵. تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ص ۴۳۸.

۲- ۸۶. رجوع شود به کتاب آراء أهل المدینه الفاضله، ص ۸۹، چاپ قاهره، سال ۱۳۶۸.

۱۳ – دلیل حساب تراکم احتمالات

۱۳ – دلیل حساب تراکم احتمالات

مرحوم شهید صدر می فرماید: «قضیه مهدی علیه السلام حقیقتی است که امّت اسلامی در طول قرن ها با آن زندگی نموده است. و خصوصاً در طول هفتاد سال سفرا و نوّاب خاص حضرت علیه السلام در خلال معاشرت شان با مردم به آن تذکّر داده اند، در حالی که هیچ کس در این امت حرف خلافی از آن ها نشنیده است. آیا انسان می تواند باور کند که دروغی بتواند نه تنها در مدت هفتاد سال بلکه قرن ها دوام آورد، و یا چهار نفر به عنوان نائب آن حضرت بر آن اتفاق داشته باشند بدون آن که هیچ گونه تردیدی برای کسی پدید آید، و بدون آن که بین آن چهار نفر نائب کمتر علاقه خاصی وجود داشته باشد تا مجوّز توافق بر کذب شود. از قدیم الایام گفته شده که ریسمان دروغ کوتاه است.

و نیز منطق حیات و زندگانی ثابت می کند که از جهت علمی و به حساب احتمالات محال است که دروغی به این شکل بتواند دوام آورده و اطمینان تمام امّت را جلب نماید».(۱)

انطباق امام کلّی بر امام خاص

قابل ذکر است که ادله عقلیه بر وجود امام ولو امام زمان شخصی را ثابت نمی کند بلکه تنها دلالت بر ضرورت و لزوم وجود امام کامل و معصوم دارد، لکن نظریه شیعه امامیه را در اعتقاد به وجود امام کامل و معصوم مورد تأیید قرار می دهد، و تنها قابل انطباق با نظریه شیعه امامیه از راه @سبر و تقسیم است که از راه های مختلف اثبات ولادت و وجود انسان کامل و معصومی را که

۱– ۸۷. بحث حوال المهدی علیه السلام.

از ذریّه پیغمبر و فرزند بلاواسطه امام حسن عسکری علیه السلام است می نماید، زیرا با بررسی دیدگاه های فرقه های اسلامی پی می بریم که هیچ فرقه ای چنین اعتقادی را ندارند.

لزوم دو نوع بحث بر وجود حجت قائم:

آیت اللَّه حسن زاده آملی می فرماید: «در این مقام دو نوع بحث لازم است، یکی کلّی و دیگری شخصی. مقصود از کلّی: این که براهین قطعی عقلی بر وجوب وجود حجّتی قائم به طور دائم قائم اند، و به امتناع خلوّ عالم امکان از لزوم چنین واسطه فیض الهی حاکم اند که الامام اصله قائم و نسله دائم. و مراد از شخصی این که برهان معرّف فرد نیست که جزئی نه کاسب است و نه مکتسب، لذا باید از طریق دیگر شناخت چنان که احادیث متظافره بلکه متواتره اهل عصمت و وحی معرف شخصی آن حضرت هستند».(۱)

اشکال: اگر کسی اشکال کند که برخی از این ادلّه تنها ضرورت وجود انسان کامل را ثابت می کند اما این که کمال در حدّ عصمت باید باشد که همان اعتقاد امامیه است به چه دلیل؟ چون صرف کمال تأمین کننده مدعای برهان است و لو آن کامل محیی الدین باشد یا هر کس دیگر، و در این زمان هم بالاخره کاملی هست.

پاسخ: در پاسخ به این اشکال می گوییم: عرفای اسلامی یکی از شرایط حتمی سلوک را داشتن شیخ و استاد می دانند، و آن بر دو قسم است: استاد عام و استاد خاصّ.

۱- ۸۸. نهج الولایه، ص ۷ - ۸.

استاد عام آن است که به خصوصه مأمور به هدایت نباشد و رجوع به او از باب رجوع به خُبره در تحت عموم (فَأسْألُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ» (۱) بوده باشد. و لزوم رجوع به استاد عام فقط در ابتدای سیر و سلوك است. وقتی که سالك مشرّف به مشاهدات و تجلیّات صفاتیه و ذاتیه شد دیگر همراهی او لازم نیست.

و امّا استاد خاص آن است که به خصوصه منصوص به ارشاد و هدایت است و آن رسول خداصلی الله علیه وآله و خلفای خاصه حقّه او هستند. و سالك را در هیچ حالی از احوال از مرافقت و همراهی استاد خاص گریزی نیست اگرچه به وطن مقصود رسیده باشد. البته مراد همان مرافقت باطنی امام است با سالك نه فقط همراهی و مصاحبت در مقام ظاهر، چون واقعیّت و حقیقت امام همان مقام نورانیّت اوست که سلطه بر جهان و جهانیان دارد ... ».(۲)

از آنچه ذکر شد و نیز از کتب دیگر عرفای اسلامی استفاده می شود که عرفا حتّی از اهل سنت معتقد به دو استاد بوده اند یکی استاد عام که از آن به قطب و مرشد تعبیر می کرده اند و در او کمال را شرط دستگیری می دانستند. و دیگری استاد خاص که همان واسطه فیض الهی است که از او به قطب عالم وجود امکانی تعبیر می کنند و اگر او در عالم نباشد عالم دگرگون می شود زیرا ثبوت و وجود عالم وابسته به اوست.

توضیح این مطلب این که: آنچه در عالم خلقت تحقق می یابد منشأ آن صفات و اسماء الهیه است و حقیقت امام همان اسماء و صفات خداست.

۱- ۸۹. سوره نحل، آیه ۴۳.

۲- ۹۰. رساله لب اللباب، ص ۱۳۳ - ۱۳۴.

و بنـابراین اصل فرموده انـد که چرخ عالم هستی و افلاک و همه کائنات به دست ما حرکت می کنـد، و آنچه واقع می شود به اذن ما واقع می شود.(۱)

و از این رو است که می بینیم عـده ای از عرفای اهل سـنت با آن که معتقـد به اسـتاد عام و مرشد و پیر و مراد هسـتند به وجود امام مهدی علیه السـلام به عنوان قطب عالم امکان که انسان با گذشـتن از حقیقت نوریّه ولائیه او به مقام کمال مطلق می رسـد اعتراف دارند از قبیل

۱ – عبدالوهاب شعرانی در الیواقیت و الجواهر.(۲)

۲ – محیی الدین بن عربی در الفتوحات.

۳ – جامی حنفی در شواهد النبوه.(۳)

۴ – عطار نیشابوری به نقل از ینابیع الموده.(۴)

۵ – ملای رومی به نقل از ینابیع الموده.(۵)

و دیگران ...

و به بیانی دیگر ادلّه ای که ذکر شد بیانگر ضـرورت وجود امام معصومی است که نزد عرفا از او به قطب دائره امکان تعبیر می شود، و قطب در عرفـان در هر زمان یکی بیش نیست، و اجتماع قطبین محال است. و چون جامع جمیع نشآت، و مصـداق اسـم شریف «یا من لایشغله شأن عن شأن» می باشد از خطا و سهو و نسیان مبرّا است چه رسد به گناه و عصیان. و چون حجاب

۱- ۹۱. رساله لب اللباب، ص ۱۳۴.
۲- ۹۲. الیواقیت و الجواهر، ج ۲ ص ۱۲۷.
۳- ۹۳. شواهد النبوه، ص ۴۰۴.
۴- ۹۴. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۵۰.
۵- ۹۵. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۳۵۱.

اقرب است و متحقّق به حقیقت محمدیّه، همه مادون او از مشکات نور او اقتباس می کنند.(۱)

البته لازم به ذکر است که اصطلاحات عرفانی از متون آیات و روایات گرفته شده است. واژه «قطب» می تواند یکی از این اصطلاحات باشد، که از آن جمله حضرت علیّ علیه السلام در خطبه شقشقیه می فرماید: «اما واللّه لقد تقمّصها ابن ابی قحافه و انّه لیعلم انّ محلّی منها محلّ القطب من الرحی»؛(۲) «هان، به خدا سوگند - فلان - جامه خلافت را پوشید و می دانست خلافت جز مرا نشاید که آسیا سنگ تنها گرد استوانه به گردش درآید».

۱- ۹۶. رجوع شود به مقدمه قیصری، فصل ۱۲، رساله فی التوحید و النبوه و الولایه.

۲- ۹۷. نهج البلاغه، خطبه سوم.

سلسله کتب چاپ شده از مؤلف پیرامون مهدویت

۱ - تولد حضرت مهدی علیه السلام

۲ - امامت در سنین کودکی

۳ - امامت و غیبت

۴ - غیبت صغری

۵ - غیبت کبری

۶ - وظایف ما در عصر غیبت

۷ - اماکن مقدسه مرتبط با حضرت مهدی علیه السلام

۸ - بررسی دعای ندبه

۹ - دکترین مهدویت تنها راه نجات بشر

۱۰ - دفاع از مهدویت

۱۱ - فلسفه حکومت عدل جهانی

۱۲ - نظریه پردازی درباره آینده جهان

۱۳ - منجی از دیدگاه ادیان

۱۴ - وجود امام مهدی علیه السلام از منظر قرآن و حدیث

۱۵ - وجود امام مهدی علیه السلام در پرتو عقل

۱۶ - مهدویت و جهانی سازی

۱۷ - قرآن و ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۱۸ - علایم ظهور

۱۹ - هنگامه ظهور

۲۰ - حکومت حضرت مهدی علیه السلام در عصر ظهور

ص:۸۵

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱ - قرآن کریم (وزیری، کیفی، جیبی)

۲ - کلیات مفاتیح الجنان(وزیری، جیبی)

۳ - منتخب مفاتیح الجنان (جیبی)

۴ - نهج البلاغه /(وزیری، جیبی)

۵ - صحیفه سجادیه

۶ - ادعیه و زیارات امام زمان علیه السلام

۷ - آئینه اسرار

۸ - آثار گناه در زندگی و راه جبران

۹ - آخرین پناه

۱۰ - آخرین خورشید پیدا

۱۱ - آشنایی با چهارده معصوم (۱و۲)

۱۲ - آقا شیخ مرتضی زاهد

۱۳ - آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم)

۱۴ - ارتباط با خدا

۱۵ - از زلال ولایت

۱۶ - اسلام شناسی و پاسخ به شبهات

۱۷ - امامت، غیبت، ظهور

۱۸ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام

۱۹ - امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق

۲۰ – امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه علیهم السلام(روسی)

۲۱ – امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان

۲۲ – امام شناسی و پاسخ به شبهات

۲۳ – انتظار بهار و باران

۲۴ – انتظار و انسان معاصر

۲۵ – اهّمیت اذان و اقامه

۲۶ – با اولین امام در آخرین پیام

۲۷ – بامداد بشریت

۲۸ – بهتر از بهار/کودک

۲۹ – پرچمدار نینوا

۳۰ – پرچم هدایت

۳۱ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و تروریسیم و خشونت طلبی

۳۲ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و جهاد و برده داری

۳۳ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق اقلیت ها و ارتداد

۳۴ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و حقوق زن

۳۵ – پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله و صلح طلبی

۳۶ – تاریخ امیر المؤمنین علیه السلام / دو جلد

۳۷ – تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله/دو جلد

۳۸ – تاریخچه مسجد مقدس جمکران/(فارسی،عربی،اردو،انگلیسی)

۳۹ – تاریخ سید الشهداءعلیه السلام

۴۰ – تجلیگاه صاحب الزمان علیه السلام

۴۱ – تشرف یافتگان (چهار دفتر)

۴۲ – جلوه های پنهانی امام عصرعلیه السلام

۴۳ – چهارده گفتار /ارتباط معنوی با حضرت مهدی علیه السلام

۴۴ – چهل حدیث /امام مهدی علیه السلام در کلام امام علی علیه السلام

۴۵ – چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله

۴۶ – حضرت مهدی علیه السلام فروغ تابان ولایت

۴۷ – حکمت های جاوید

۴۸ – ختم سوره های یس و واقعه

۴۹ – خزائن الاشعار (مجموعه اشعار)

۵۰ – خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب)

۵۱ – خوشه های طلایی (مجموعه اشعار)

۵۲ – دار السلام

۵۳ – داستان هایی از امام زمان علیه السلام

۵۴ – داغ شقایق (مجموعه اشعار)

۵۵ – در انتظار منجی (روسی)

۵۶ – در جستجوی نور

۵۷ – در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم)

۵۸ – دفاع از حریم امامت و ولایت(مختصر شب های پیشاور)

۵۹ – دلشده در حسرت دیدار دوست

۶۰ – دین و آزادی

۶۱ – رجعت یا حیات دوباره

۶۲ – رسول ترک

۶۳ – روزنه هایی از عالم غیب

۶۴ – زیارت ناحیه مقدسه

۶۵ – سحاب رحمت

۶۶ – سخنرانی مراجع در مسجد جمکران

۶۷ – سرود سرخ انار

۶۸ – سقّا خود تشنه دیدار

۶۹ – سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات

۷۰ – سیاحت غرب

۷۱ – سیمای امام مهدی علیه السلام در شعر عربی

۷۲ – سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام(دوجلدی)

۷۳ – سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی

۷۴ – شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه)

۷۵ – شمس وراء السحاب/ عربی

۷۶ – صبح فرا می رسد

۷۷ – ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۷۸ – عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی

۷۹ – عریضه نویسی

۸۰ – عطر سیب

۸۱ – عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام/عربی

۸۲ – علی علیه السلام مروارید ولایت

۸۳ – علی علیه السلام و پایان تاریخ

۸۴ – غدیرخم (روسی، آذری لاتین)

۸۵ – غدیرشناسی و پاسخ به شبهات

۸۶ – فتنه وهابیت

۸۷ – فدک ذوالفقار فاطمه علیها السلام

۸۸ – فریادرس

۸۹ – فرهنگ اخلاق

۹۰ – فرهنگ تربیت

۹۱ – فرهنگ درمان طبیعی بیماری ها(پخش)

۹۲ – فوز اکبر

۹۳ – فریادرس

۹۴ – قصه های تربیتی

۹۵ – کرامات المهدی علیه السلام

۹۶ – کرامت های حضرت مهدی علیه السلام

۹۷ – کمال الدین وتمام النعمه (دو جلد)

۹۸ – کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار)

۹۹ – گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار)

۱۰۰ – گفتمان مهدویت

۱۰۱ – گنجینه نور و برکت، ختم صلوات

۱۰۲ – مام فضیلت ها

۱۰۳ – مشکاه الانوار

۱۰۴ – مفرد مذکر غائب

۱۰۵ – مکیال المکارم (دو جلد)

۱۰۶ – منازل الآخره، زندگی پس از مرگ

۱۰۷ – منجی موعود از منظر نهج البلاغه

۱۰۸ – منشور نینوا

۱۰۹ – موعودشناسی و پاسخ به شبهات

۱۱۰ – مهدی علیه السلام تجسّم امید و نجات

۱۱۱ – مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی

۱۱۲ – مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار – دو جلد

۱۱۳ – مهربان تر از مادر / نوجوان

۱۱۴ – مهر بیکران

۱۱۵ – میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس)

۱۱۶ – ناپیدا ولی با ما/(فارسی،ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا)

۱۱۷ - نجم الثاقب

۱۱۸ - نجم الثاقب (دوجلدی)

۱۱۹ – ندای ولایت

۱۲۰ – نشانه های ظهور او

۱۲۱ – نشانه های یار و چکامه انتظار

۱۲۲ – نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات

۱۲۳ – نماز شب

۱۲۴ – نهج الکرامه گفته ها و نوشته های امام حسین علیه السلام

۱۲۵ – و آن که دیرتر آمد

۱۲۶ – واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات

۱۲۷ – وظایف منتظران

۱۲۸ – ویژگی های حضرت زینب علیها السلام

۱۲۹ – هدیه احمدیه/(جیبی، نیم جیبی)

۱۳۰ – همراه با مهدی منتظر

۱۳۱ – یاد مهدی علیه السلام

۱۳۲ – یار غایب از نظر(مجموعه اشعار)

۱۳۳ – ینابیع الحکمه/عربی – پنج جلد

جهت تهیه و خرید کتاب های فوق، می توانید با نشانی:

قم – صندوق پستی ۶۱۷، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ – ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید.

کتاب های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می گردد.

سایر نمایندگی های فروش:

تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳، ۶۶۹۲۸۶۸۷ – ۰۲۱

یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۲–۶۲۸۰۶۷۱ – ۰۳۵۱

فریدون کار: ۱۴ – ۵۶۶۴۲۱۲ – ۰۱۲۲

ص:۸۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹